هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

گل آبی

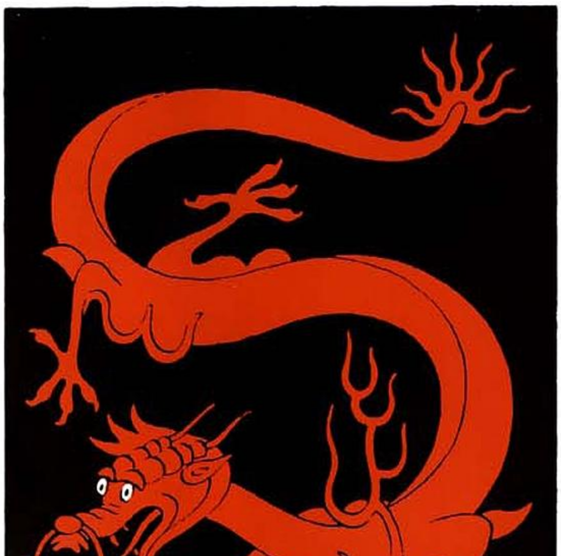


انتشارات ونوس

- هرژه -

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

گل آبی



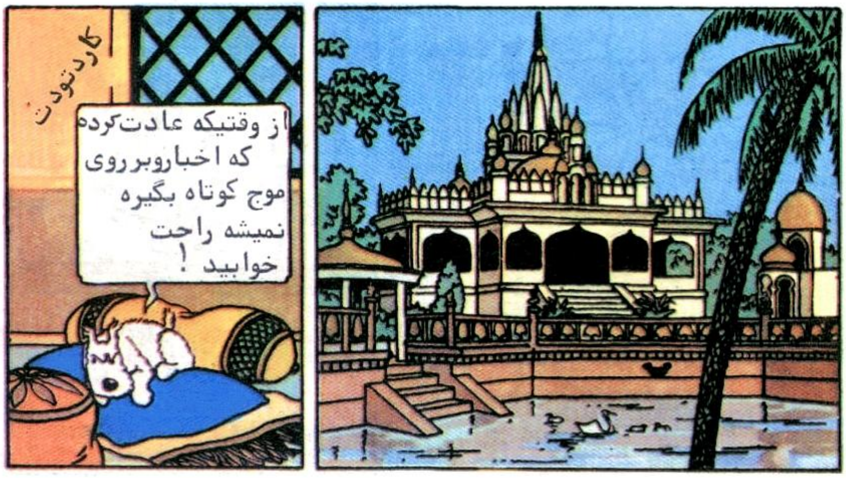
انتشارات ونوس

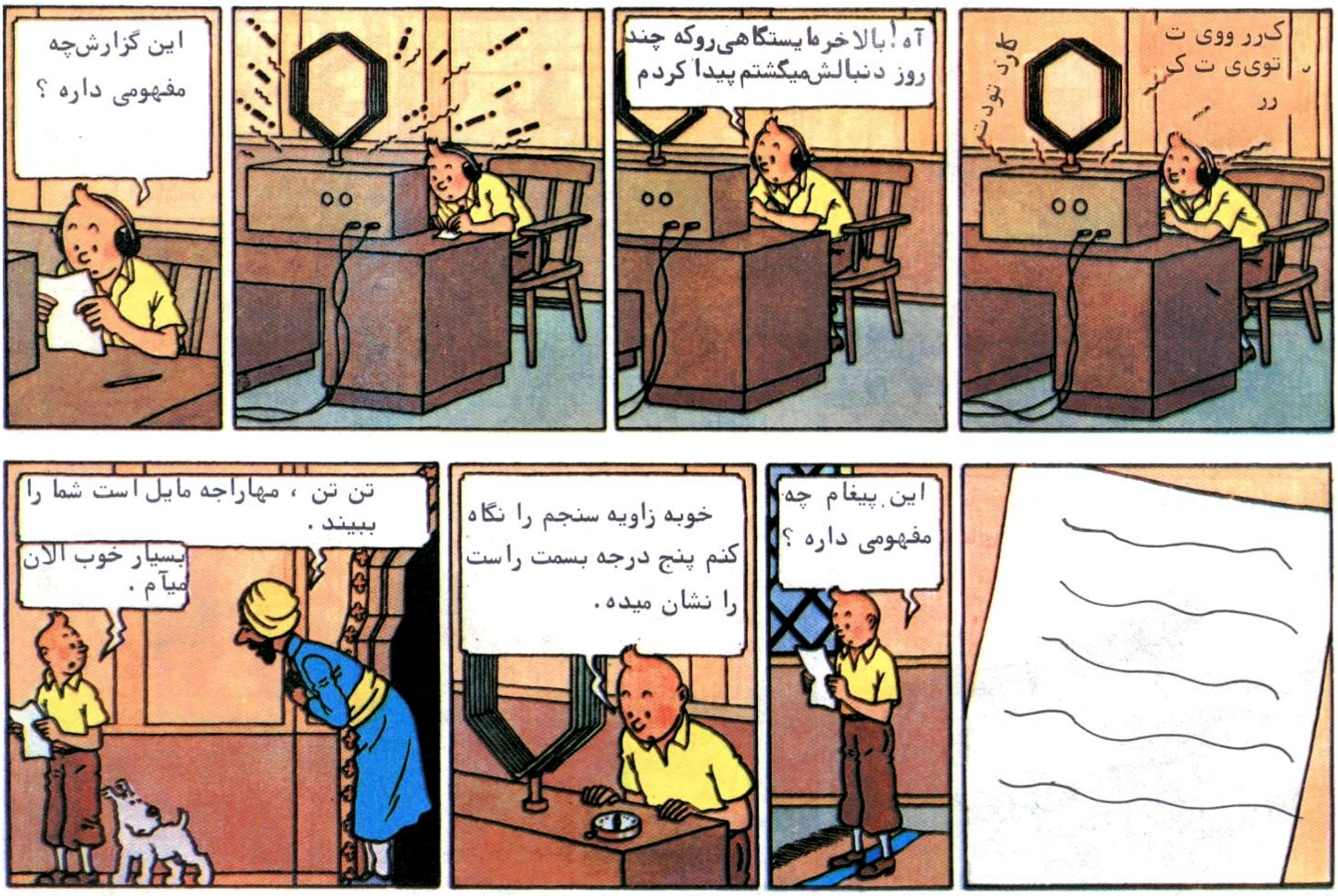
<u>چند خبر در مورد تن تن</u>

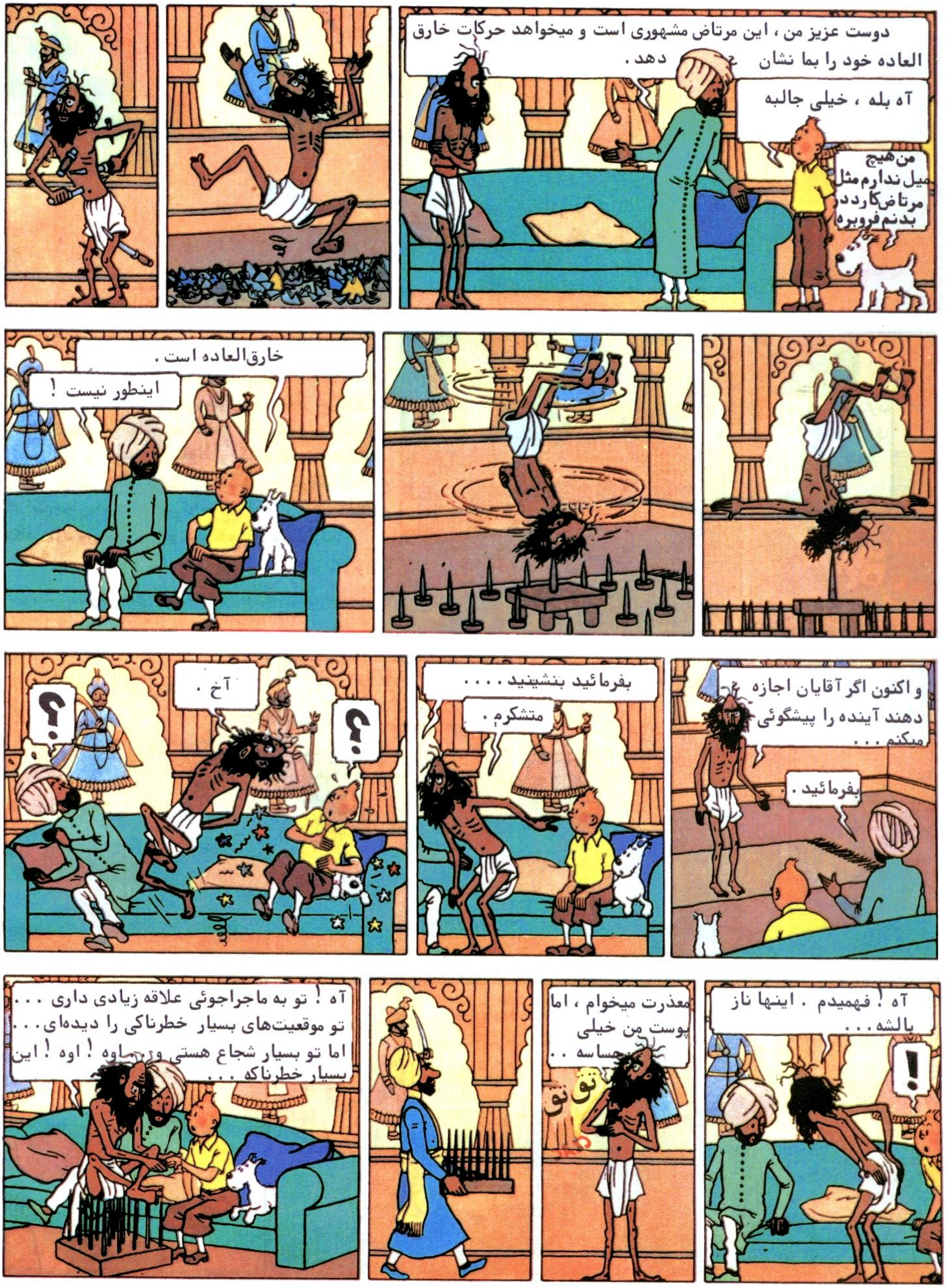
خواننده عزیز

حتما " مبارزه بی امان تن تن خبرنگار جوان را با یک گروه از بی‌رحم ترین قاچاقچیان بخاطر دارید و مسلما " فراموش نکرده‌اید که قهرمان جوان ما بعداز درگیری ها وحوادث بیشمار موفق شد اعضاء اصلی‌گروه به استثنا رئیس آنها را که در اثر سقوط از یک پرتگاه به هلاکت رسید زندانی نماید. باید این نکته را خاطر نشان‌سازیم که این‌جوان هیچگاه نمی‌تواند خود را از ماجراها دور نگاه دارد وروح سرکش او هیچگاه آرامش ندارد.

امروز ما اطلاع حاصل کردیم که این خبرنگار و یار دیرینش میلو میهمان ما تا هاری بوده‌اند ودرخانه او غذاهای لذید صرف مینمایند.

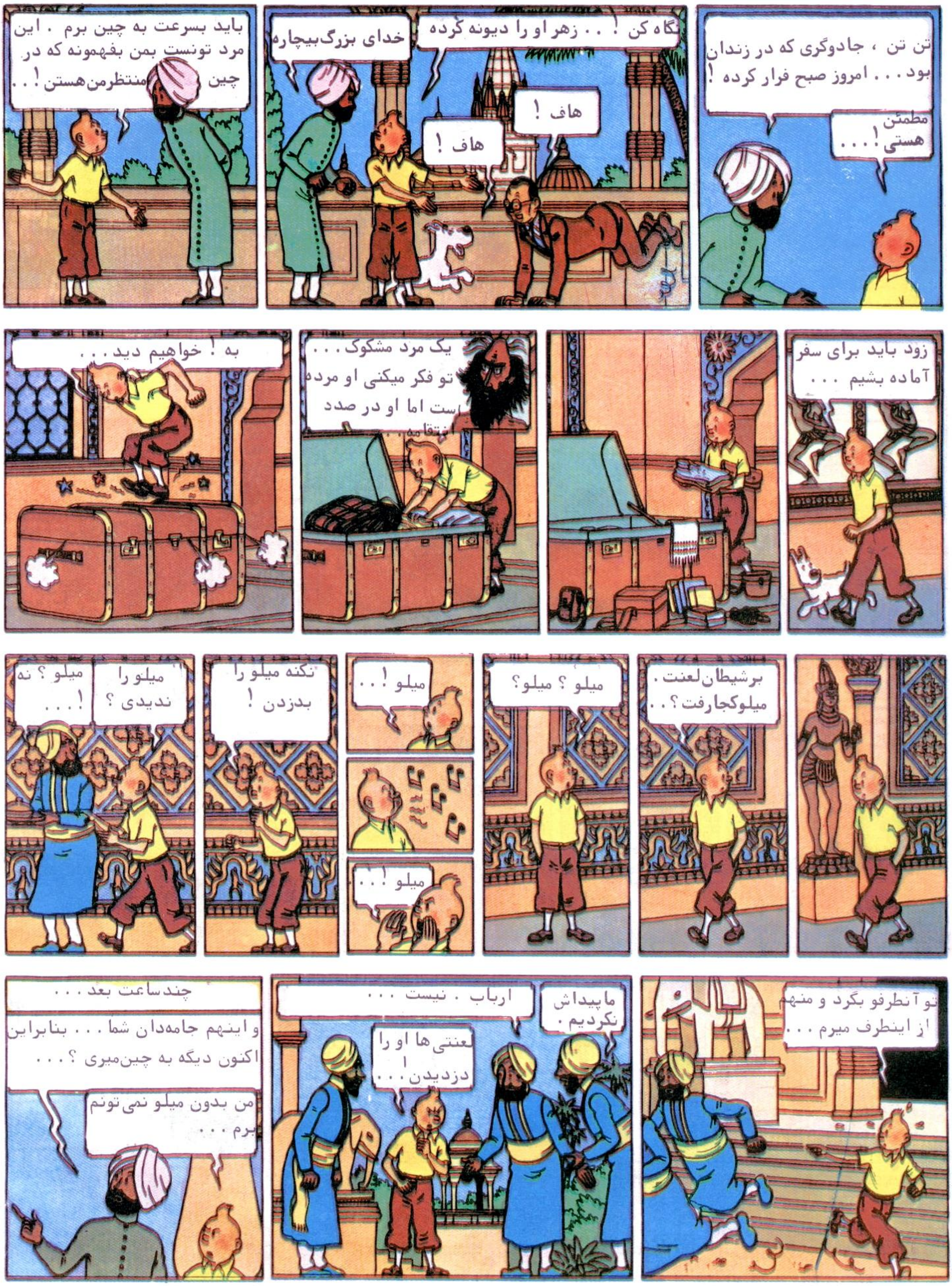





دوست عزیز من ، این مرتاض مشهوری است و میخواهد حرکات خارق العاده خود را بما نشان دهد .
آه بله ، خیلی جالبه
من هیچ میل ندارم مثل مرتاض کارد در بدنم فروبره
خارق‌العاده است .
اینطور نیست !
و اکنون اگر آقایان اجازه دهند آینده را پیشگوئی میکنم . . .
بفرمائید .
بفرمائید بنشینید . . . .
متشکرم .
؟
آخ .
؟
آه ! فهمیدم . اینها ناز بالشه . .
!
معذرت میخوام ، اما پوست من خیلی حساسه . .
آه ! تو به ماجراجوئی علاقه زیادی داری . . . تو موقعیت‌های بسیار خطرناکی را دیده‌ای . . . اما تو بسیار شجاع هستی و . . اوه ! اوه ! این بسیار خطرناکه . . .



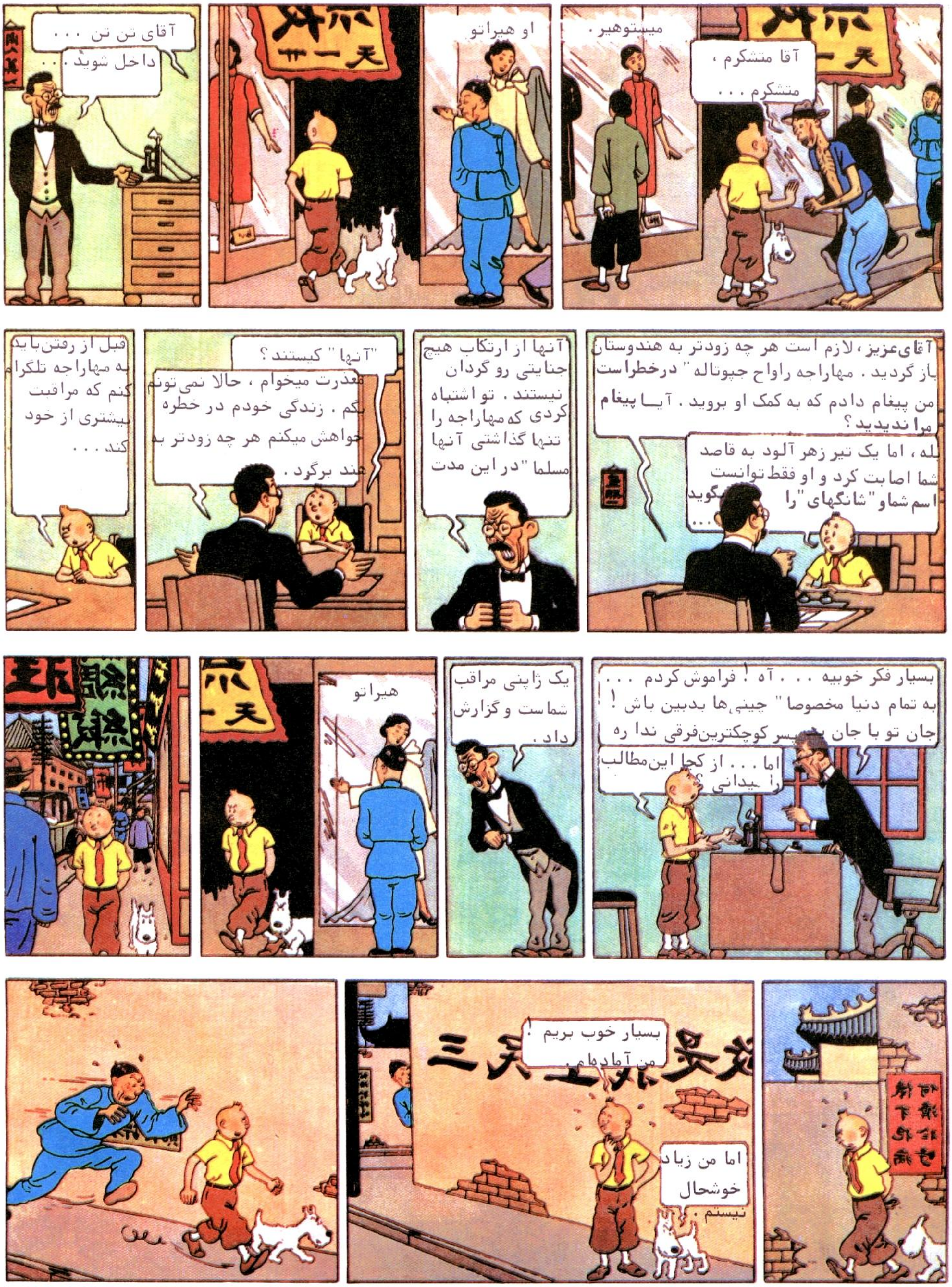
مرد مشکوکی را می بینم ... تو فکر میکنی او مرده . اما او در صدد انتقام است . . . خوب مراقب باش
من همچنین جادوگری را می بینم ، این جادوگر را بر علیه تو تحریک کرده اند . . . او سلاحی دارد که هیچکس در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند .
مراقب باش، زیرا من باز مرد زرد پوستی با موهائی سیاه را می بینم . این مرد عینکی بر چشم دارد سوگند خورده که تو را نابود کند !
تن تن ، یکنفر در سالن میخواد شما را ببینه . او میگه از شانگهای فقط برای دیدن شما اینجا آمده .
از شانگهای . . . ؟
از شانگهای؟ از فرسنگها راه برای دیدن من آمده ؟
آقای تن تن ؟
بله ، خودم هستم . .
زرد پوست . . موهای سیاه . . عینک . . . مراقب باش ! .
من اخبار بسیار مهمی برای شما دارم . اینجا میتونم صحبت کنم ؟
مسلما" . ما تنها هستیم . .
؟
آه تیر ! سمی که فرد را دیوانه میکنه ! . . .
هیچکس نیس . . . فرار کرده . . .
زود ، حرف بزن ! . . چی میخوای بمن بگی ؟ . . .
من نمیدانم . . ! یکاش یادم بیاد . . .
میتسو هیراتو . . . بتو احتیاج دارن . . . اسم میتسوهیراتو را فراموش نکن . . .
میتسوهیراتو . خوب بعد ؟ . .
دیرام . . رام . . . رام . . . داری . . . . طا
بیچاره ! دیوونه شده ! .
تن تن !
!

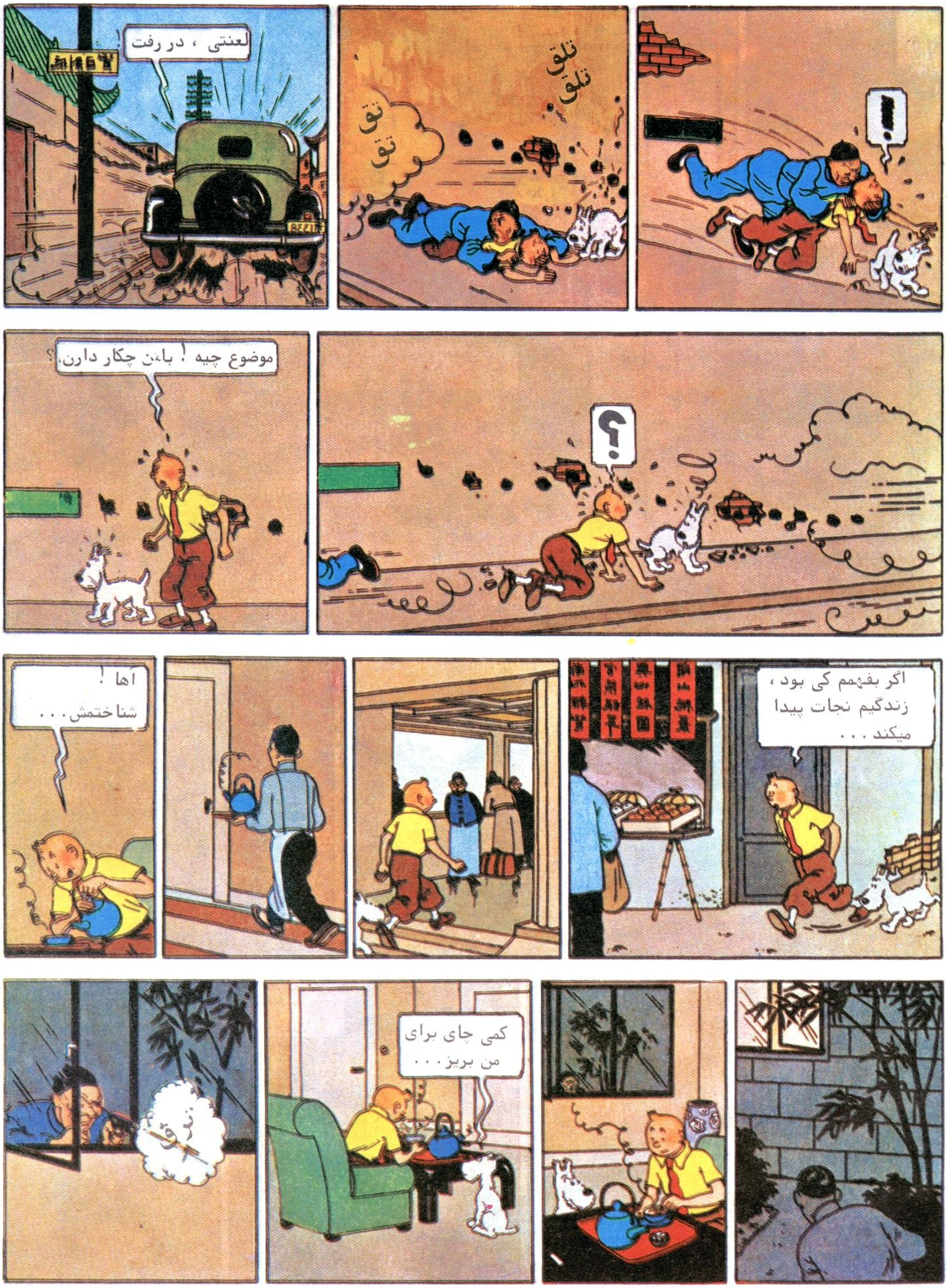

تن تن ، جادوگری که در زندان بود . . . امروز صبح فرار کرده !
مطمئن هستی ! . . .
نگاه کن ! . . زهر او را دیوونه کرده
خدای بزرگ بیچاره
هاف !
هاف !
باید بسرعت به چین برم . این مرد تونست بمن بفهمونه که در چین منتظرمن هستن ! . .
زود باید برای سفر آماده بشیم . . .
یک مرد مشکوک . . . تو فکر میکنی او مرده است اما او در صدد انتقامه . . .
به ! خواهیم دید . . .
برشیطان لعنت . میلو کجا رفت ؟ . .
میلو ؟ میلو؟
میلو ! . .
میلو ! . .
نکنه میلو را بدزدن !
میلو را ندیدی ؟
میلو ؟ نه ! . . .
تو آنطرفو بگرد و منهم از اینطرف میرم . . .
ما پیداش نکردیم .
ارباب . نیست . . .
لعنتی ها او را دزدیدن . . .
چند ساعت بعد . . .
و اینهم جامه‌دان شما . . . بنابراین اکنون دیگه به چین‌میری ؟ . . .
من بدون میلو نمی‌تونم برم . . .

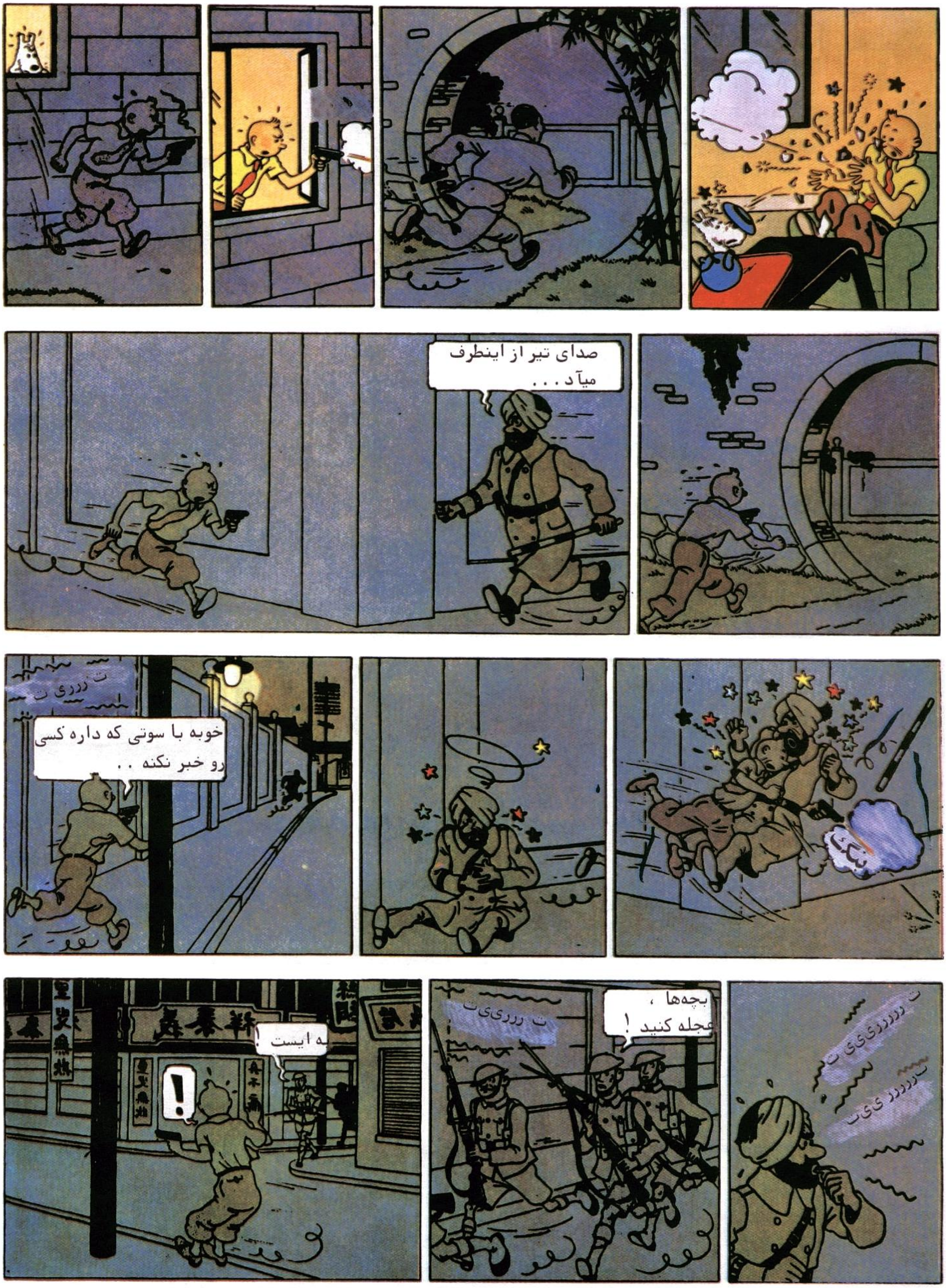

میلو ! ...میلوی بیچاره من ! اکنون دیگه میتونم بسفر برم !..
خدا حافظ !... موفق باشی !..
خدا حافظ ...
مدتی بعد ...
اینهم شانگهای...
خودشه ... خودشه ... بله
حتما "خودشه ...
هتل کنتینانتال
میتسوهیراتیا ... مینسو هیراتیا ... چطور میتونم این مردوپیداکنم ؟این یک اسم ژاپونی است ..
واردشوید
" آقای تن تن " . از کجا میدونن که من اینجام ؟ ..
با شادی تمام دریافتم که دوست بسیار عزیزم بسلامت به این شهر رسیده است . بسیار خوشحال خواهم شد که ساعت ۳ بعداز ظهر امروز شما را ملاقات کنم . مستخدم من منتظر دریافت جواب است .

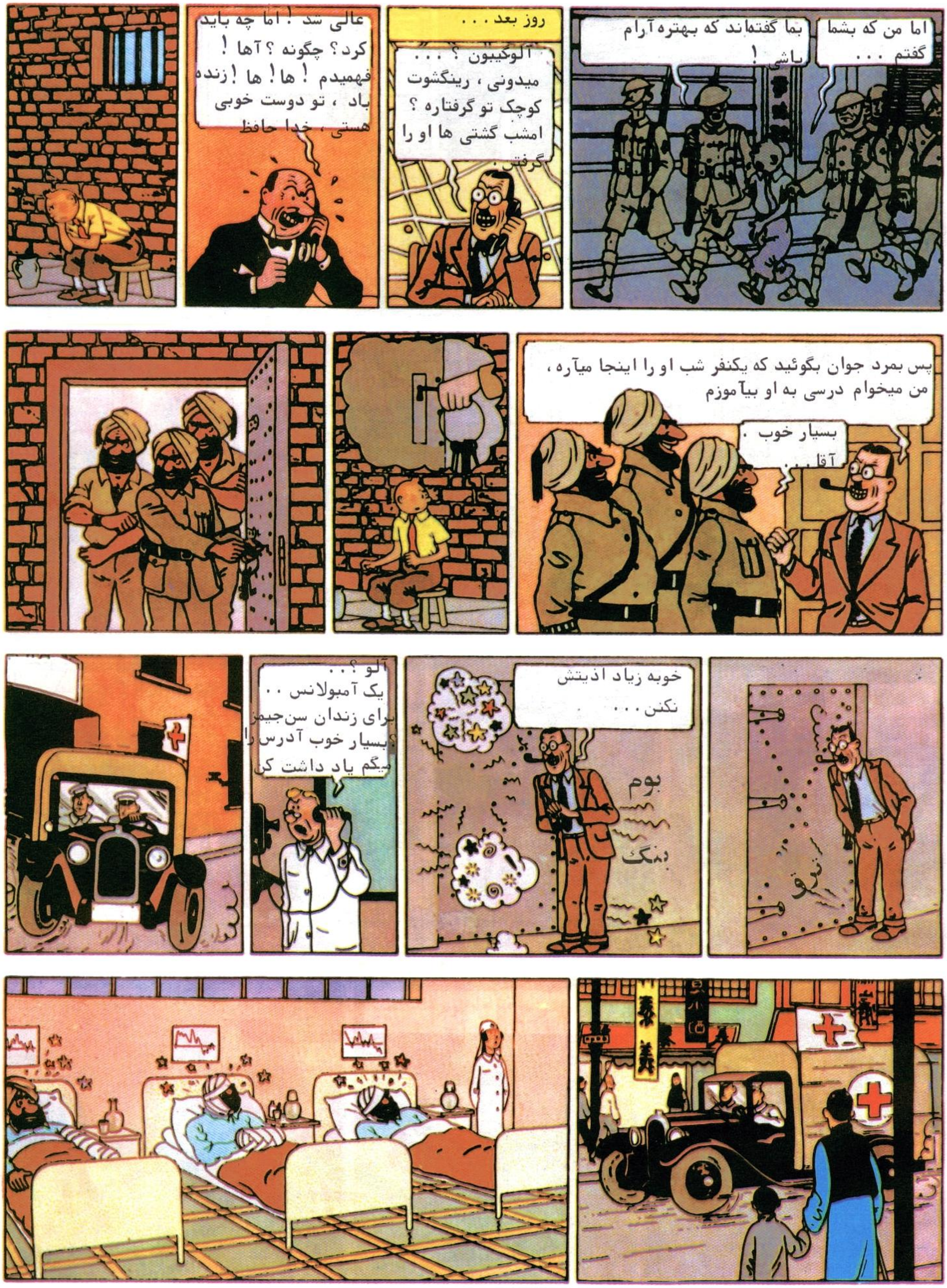

بسیار خوب . . . منهم از ملاقات با ارباب تو بسیار خشنود خواهم شد . با کمال میل دعوت اورامی پذیرم . . .
نمیدونم از کجا فهمید که من اینجا هستم ، این آقای میتسوهیراتیا . . . مرد بسیار مودبی است . . .
تن تن ، خوبه بگی که تمام ژاپونیها مودب هستن . . .
آقای میتسو هیراتیا ، خیابان آرامش . . .
حمق ! چینی کثیف . . . آه ! تو جرات میکنی که به یک سفید پوست تنه بزنی ! .

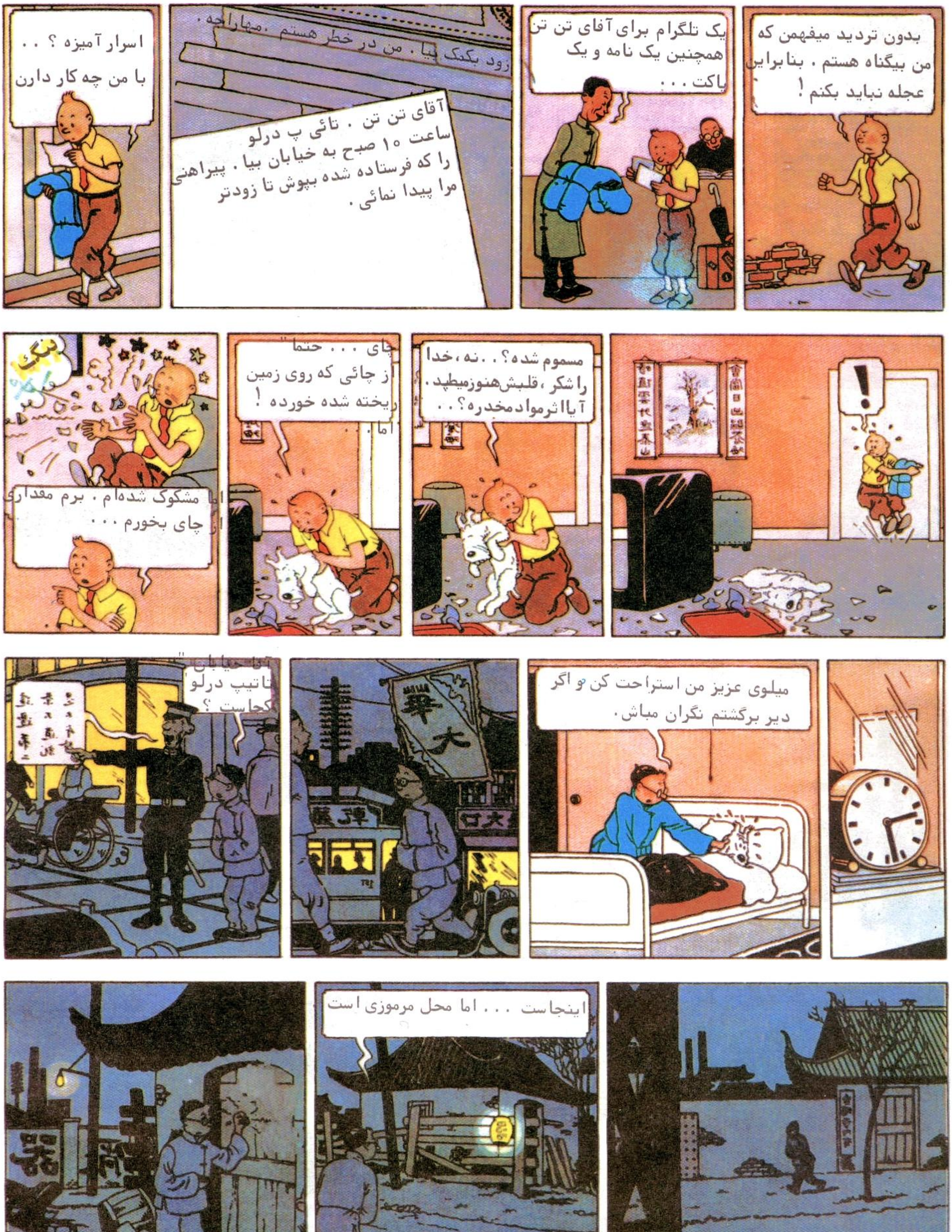

وحشی !
؟
ای مرد سفید چرا نمیگذاری این‌وحشی ها را تنبیه نمایم ؟..
این طرز رفتار با مستخدم نیس آقا .
بزودی خواهیم دید آقای سفید پوست !...
هاف ! هاف
کلوپ خصوصی غربی .
اه ! دوست عزیز.گی بون !..
حالت چطوره دوست قدیمی
حال ؟.. چطور میتونه خوب باشه وقتی یک اروپائی جوان بد جنس
خود را مجاز میداند که با کالسکه‌اش بمن محکم تنه بزند ، و چون در صدد تنبیه آن مرد بر میآیم مرد غربی عصای مرا بشکنند . آخه این مسائل چگونه قابل تحمل است ؟
اگه نتونیم به‌توهین و بی احترامی این جوانان خودسر پاسخ بدهیم چه عاقبت وحشتناکی در انتظار ماست ؟ وطولی نمیکشه‌که حقوق مسلم خود را از دست خواهیم داد .
بله تمدن‌خوب غربی رو بفناست ...
بله ، این تمدن غربی که ...
باچه‌جراتی حرف‌زدی ، چینی کثیف ! . بایدبدانی که‌به‌یک‌سفیدپوست‌باید احترام‌بگذاری
کجا هستم ؟ آه بله ، تمدن خوب غربی ...
گوش کن ، رفیق قدیمی
من سعی میکنم اسم آن فردی که به تو بی احترامی نموده و عصایت را شکسته پیدا کنم . چون من رئیس ضد اطلاعات هستم اینکار زیاد مشکل نیست و به او درسی خواهم داد که هیچگاه فراموش نکند .


میستوهیر .
آقا متشکرم ، متشکرم . . .
او هیراتو
آقای تن تن . . .
داخل شوید . . .
آقای عزیز ، لازم است هر چه زودتر به هندوستان باز گردید . مهاراجه راواح جیپوتاله " درخطراست من پیغام دادم که به کمک او بروید . آیا پیغام مرا ندیدید ؟
له ، اما یک تیر زهر آلود به قاصد شما اصابت کرد و او فقط توانست اسم شما و "شانگهای" را گوید . . .
آنها از ارتکاب هیچ جنایتی رو گردان نیستند . تو اشتباه کردی که مهاراجه را تنها گذاشتی آنها مسلما " در این مدت
"آنها" کیستند ؟
معذرت میخوام ، حالا نمی تونم بگم . زندگی خودم در خطره خواهش میکنم هر چه زودتر به هند برگرد .
قبل از رفتن باید به مهاراجه تلگرام کنم که مراقبت بیشتری از خود کند . . .
بسیار فکر خوبیه . . . آه ! فراموش کردم . . . به تمام دنیا مخصوصا " چینی‌ها بدبین باش ! جان تو با جان پسر کوچکترین فرقی ندا ره
اما . . . از کجا این مطالب را میدانی ؟
یک ژاپنی مراقب شماست و گزارش داد .
هیراتو
بسیار خوب بریم !
من آماده‌ام .
اما من زیاد خوشحال نیستم .


!
تلق تلق
تق تق
لعنتی ، در رفت
؟
موضوع چیه ! بامن چکار دارن؟
اگر بفهمم کی بود ، زندگیم نجات پیدا میکند . . .
اها ! شناختمش . . .
کمی چای برای من بریز . . .


صدای تیر از اینطرف میآد . . .
خوبه با سوتی که داره کسی رو خبر نکنه . .
ایست !
بچه‌ها ، عجله کنید !

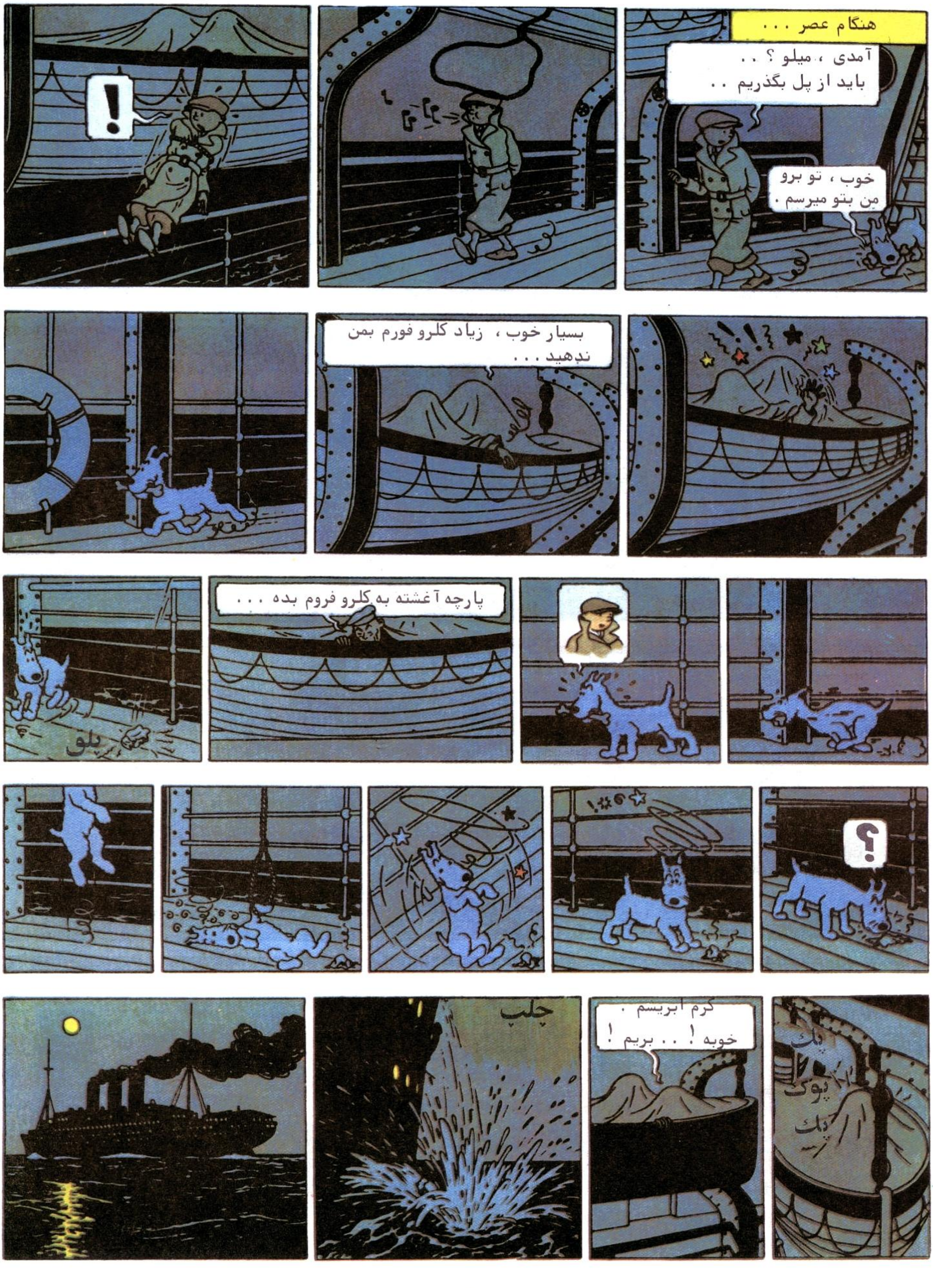

اما من که بشما گفتم . . .
بما گفته‌اند که بهتره آرام باشی !
روز بعد . . .
آلوکیبون ؟ . . . میدونی ، رینگشوت کوچک تو گرفتاره ؟ امشب گشتی ها او را گرفتن.
عالی شد ! اما چه باید کرد؟ چگونه ؟ آها ! فهمیدم ! ها! ها !زنده باد ، تو دوست خوبی هستی ، خدا حافظ
پس بمرد جوان بگوئید که یکنفر شب او را اینجا میآره ، من میخوام درسی به او بیآموزم
بسیار خوب . آقا . . .
خوبه زیاد اذیتش نکنن . . .
بوم
دنگ
آلو ؟ . . . یک آمبولانس . . برای زندان سن‌جیمز بسیار خوب آدرس را میگم یاد داشت کن



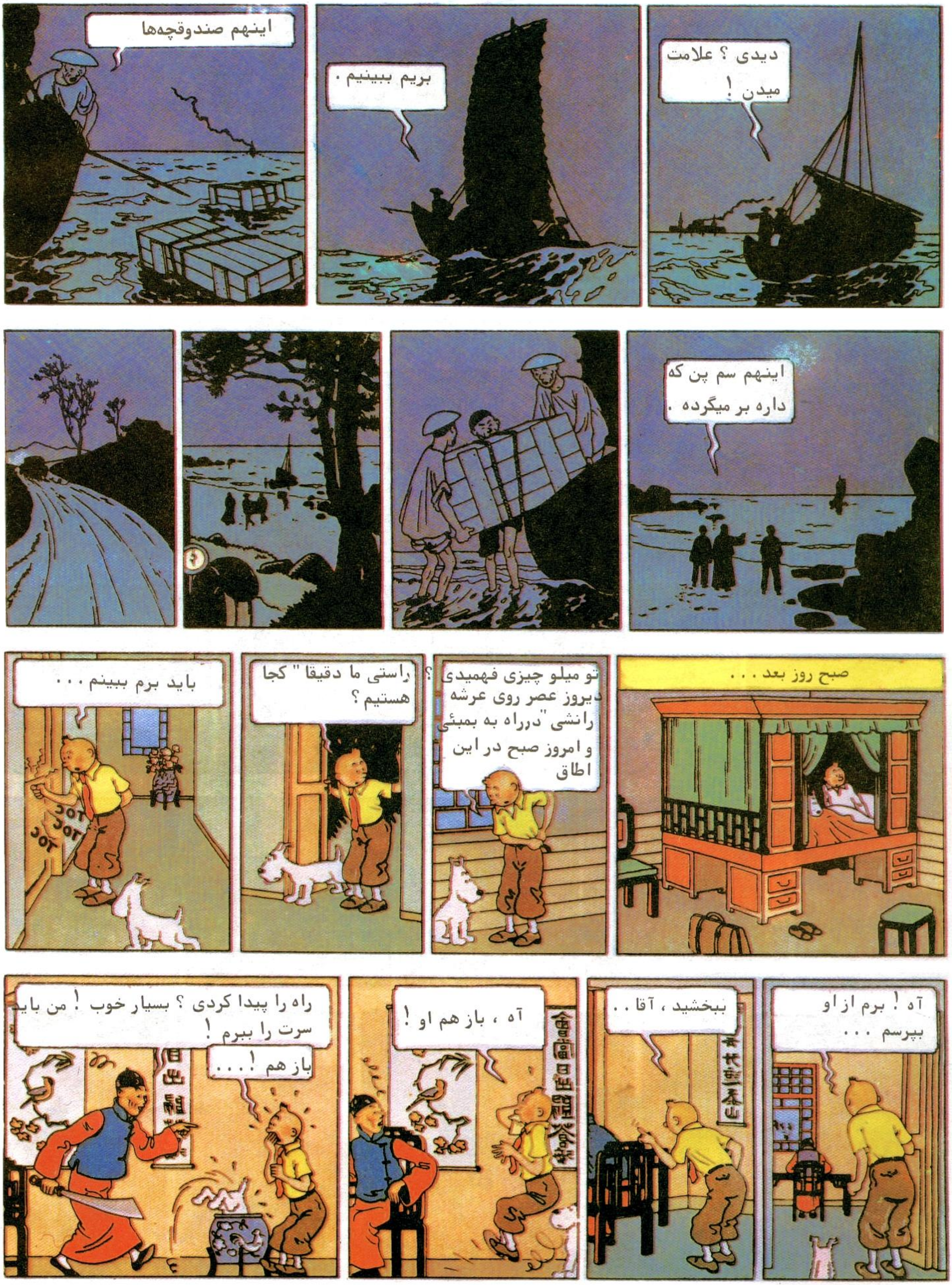
بدون تردید میفهمن که من بیگناه هستم . بنابراین عجله نباید بکنم !
یک تلگرام برای آقای تن تن همچنین یک نامه و یک پاکت . . .
زود بکمک بیا . من در خطر هستم . مهاراجه .
آقای تن تن . تائی پ درلو ساعت ۱۰ صبح به خیابان بیا . پیراهنی را که فرستاده شده بپوش تا زودتر مرا پیدا نمائی .
اسرار آمیزه ؟ . . با من چه کار دارن
!
مسموم شده؟ . . نه ، خدا را شکر ، قلبش هنوز میطپد . آیا اثر مواد مخدره؟ . .
چای . . . حتما از چائی که روی زمین ریخته شده خورده ! اما . . .
اما مشکوک شده‌ام . برم مقداری از چای بخورم . . .
میلوی عزیز من استراحت کن و اگر دیر برگشتم نگران مباش .
"آقا خیابان" تائی پ درلو کجاست ؟
اینجاست . . . اما محل مرموزی است


آهای ! کسی جواب نمیده . .
جهنم . داخل میشم ! . .
کسی نیس؟
تو منو به اینجا دعوت کردی ؟
معذرت میخوام ، شما منو به . . .
آقا ، آیا شما کر هستید ؟
یا منو مسخره میکنی ؟
حرفی با من نداری ، من میرم . . .
بمن میگی چرا به اینج دعوتم کردی یا خیر؟
چه نگاه عجیبی . . .
حرف نمیزنه ! بهتره بروم .
صبر کن ! نرو . .
من چند نکته بتو میخواهم بگویم . . .
بسیارخوب ، من گوش میکنم ! . .
" لائوتزو " گفت : باید راه را پیدا کرد ! من پیدا کردم . تو هم باید آنرا پیدا نمائی .
البته .
من اکنون سر تو را می برم ، بعد تو حقیقت مرا خواهی دانست .
؟


نترس . . . . فقط میخواهم سرتو را ببرم ! . . .
دیوانه‌ست !
هووووو
فقط یک لحظه طول میکشه . . .
من شک دارم : . . . گزیدگی در گردن ! بعد یک تیر علت این بدبختی ها چیست
من این مرد دیوانه را پیدا کرده‌ام ممکن است مراقب او باشید؟ . . .
اینهم بخیر گذشت
فردا . . .
رانشی
رانشی باید به بمبئی بروم .
آقای تن تن !
آه ! آقای میتسوهیرا تو !
من فهمیدم که میخواهید بروید وبرای خدا حافظی آمدم ، سفر خوشی رابرایتان آرزومیکنم
متشکرم ، خدا حافظ
باید اعتراف کنم که سفر به شانگهای زیاد سودمند نبود . . .
توووت
آن مردو کنار نرده می بینی ؟ خودشه ! . . .
گوش کن !



هنگام عصر . . .
آمدی ، میلو ؟ . . باید از پل بگذریم . .
خوب ، تو برو من بتو میرسم .
بسیار خوب ، زیاد کلرو فورم بمن ندهید . . .
پارچه آغشته به کلرو فروم بده . . .
پلو
پک
پوک
پک
کرم ابریشم .
خوبه ! . . بریم !
چلپ



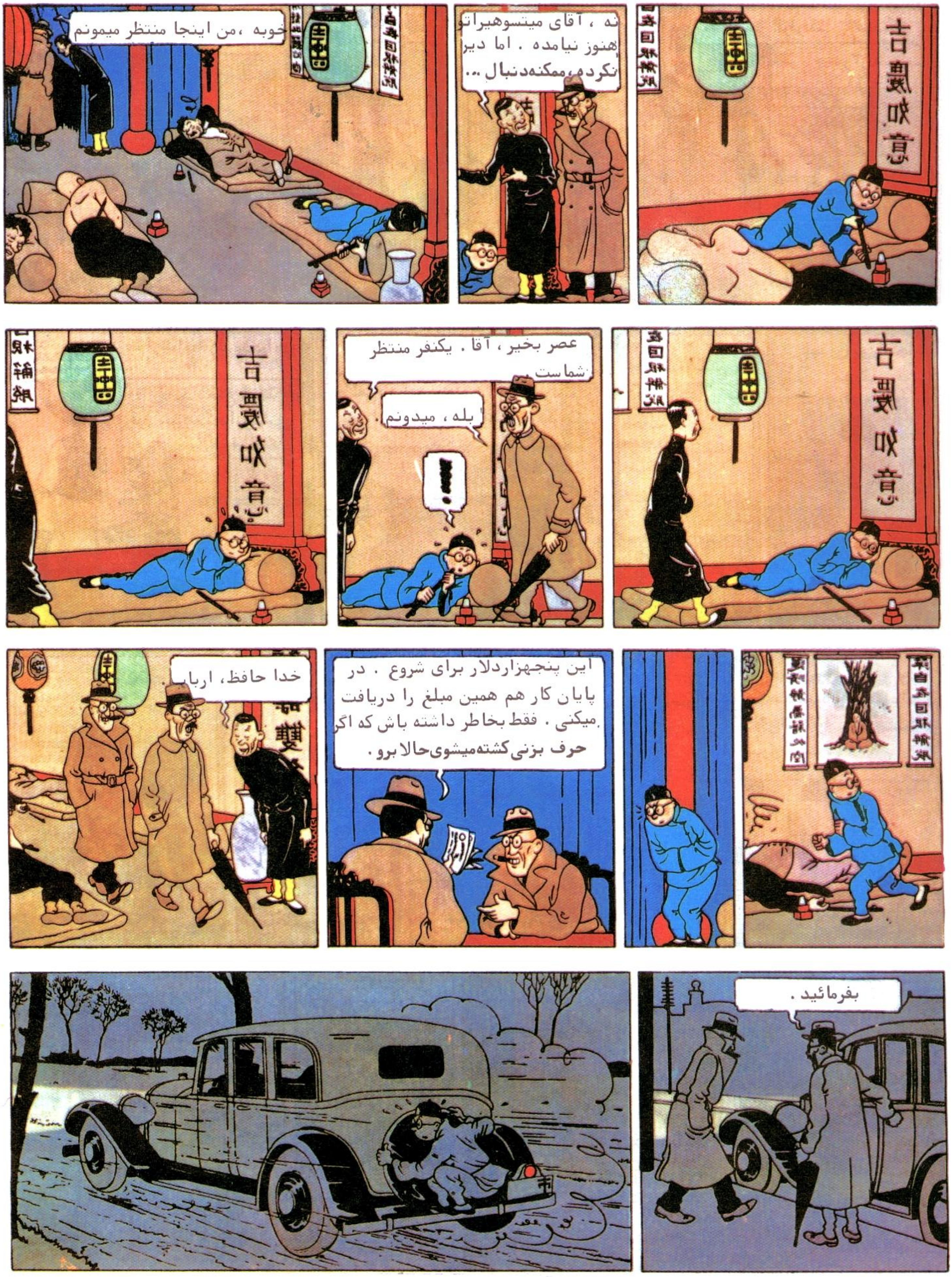
دیدی ؟ علامت میدن !
بریم ببینیم .
اینهم صندوقچه‌ها
اینهم سم پن که داره بر میگرده .
صبح روز بعد . . .
تو میلو چیزی فهمیدی ؟ دیروز عصر روی عرشه رانشی "درراه به بمبئی و امروز صبح در این اطاق
راستی ما دقیقا " کجا هستیم ؟
باید برم ببینم . . .
آه ! برم از او بپرسم . . .
ببخشید ، آقا . .
آه ، باز هم او !
راه را پیدا کردی ؟ بسیار خوب ! من باید سرت را ببرم !
باز هم ! . . . .

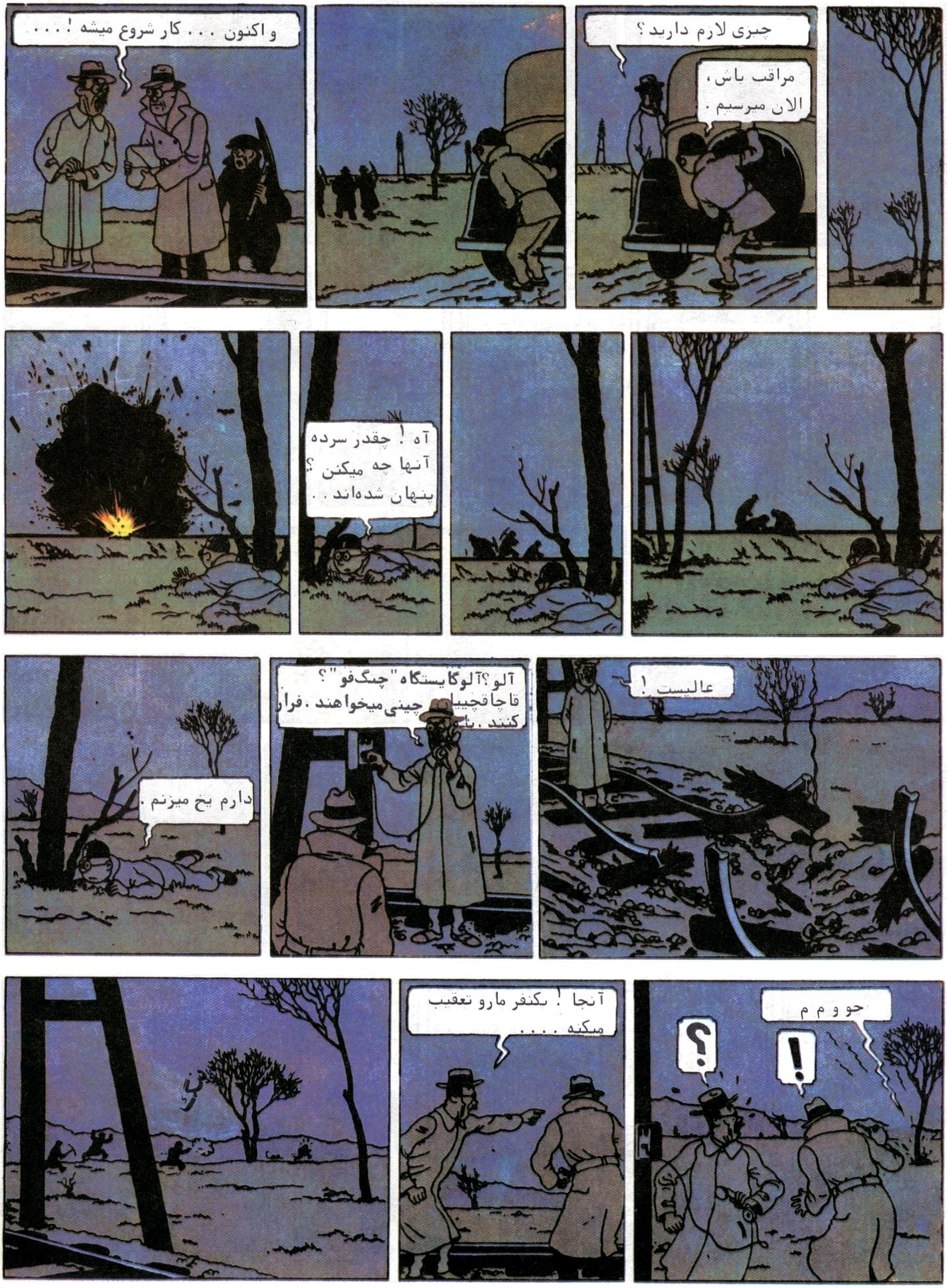

میتونی بس کنی ؟
ما را راحت بگذار
بسیار خوب پدر .
اجازه بده خودم را معرفی کنم . من وانگ ژانگی ، پدر این جوان بدبخت هستم . دشمنان من همانروزی که او با تو در شانگهای قرار ملاقات داشت او را دیوانه کرده‌اند
بنگ
پس او بود که . . .
بسیارخوب . اما ازشما سئوال کنم به‌چه علتی اوروی من پریدوبچه دلیلی اصرارداشت که‌به‌سفرادامه‌دهم
من ازحرکت اومعذرت میخوام اما تلگرامی که‌تورا به‌هند دعوت میکرد کاملا" دروغ بود پسرمن میخواست این مطلب رابشما بگویدوافسوس‌که نتوانست و توسوارکشتی شدی ایکاش درچین
من می بایست در چین بمانم ؟ چرا ؟
بفرمائید
میلو ، اینجا بمان وعاقل باش . . .
آقایان ، این مردی است که خدمات پر ارزشی بما نموده . .
و اکنون آقای تن تن ، ما همه‌چیز را برای تو میگوئیم . . .
تودرمحله "پسران اژدها "هستی ، انجمنی مخفی که‌هدف آن مبارزه‌برعلیه تریاک است که‌همانطورکه‌میدونی زیانهای بزرگی دراین شهرداشته‌است . رهبربزرگ مایک ژاپنی بنام میتسوهیراتومیباشد .
میتسوهیراتو؟
به ، به ! خوبه با این امتحان کنم ؟ . . .
میخواد چه بلائی سرم بیاره ؟



میتسوهیراتو ، بله ، که در عین حال یک مامور مخفی ژاپنی در چین بود و مردی بسیار فعال و بد جنس بود .
الو توکیو
اسم کشتی | نوع کالا | مقصد
ستاره سیاه | تریاک | مارسی
اژدهای کوچک | تریاک | هلند
ماریا | تریاک | فرانسه
پرنده سفید | تریاک | انگلستان
طوفان | تریاک
لاله سیاه
زیرا ، چون به‌جاسوسی چندان علاقه‌ای نداشت با قاچاقچیان همدست شده‌و درتوزیع تریاک‌در سراسر دنیاو درچین کمک‌میکرد .
الو ؟ . . . الو ؟ . . . توکیو ، بگوشم . . .
بله ، عالیست . . تن تن ؟ در راه‌به‌هند است ــ نه آسان هم نبود . . . ستا با به‌پسر اژدها میخواست به او اطلاع بده . . .
کاملا " . . . حالا . . . راه باز است اگه در این ماموریت موفق شوی درجه میگیری . . .
مطمئنا " موفق میشوم . تبلیغات بسیار خوب بوده . . خدا حافظ . .
ما فکر کردیم که‌تومیخواهی بماکمک‌کنی و بهمین‌خاطر یک‌پیغام برای‌توبه‌هند فرستادیم . امامیتسوهیراتوباجاسوسان‌فراوانی که‌دارد فهمید وهمانطورکه‌میدانی مانع شد اماتوبهرحال آمدی ...
هاف ! هاف
این میلوست !
میلو نیست ! . . .
سو کمک میکنم که راه را پیدا کنی فقط کافیست که سرت را ببرم . . .
نگاه کن چقدر . . .


به اطاق پسرم برویم . .
دی دی !
داخل شو پدر ، تو اکنون شاهد آزمایشی عجیب خواهی بود . . .
دیگه نبینم تکرار کنی ! فهمیدی !
میلو ، چقدر از دیدنت خوشحالم !
آقای تن تن باز هم از شما معذرت میخوام او دیوانه است . . .
آقای وانگ شجاع باشید . من قول میدهم که داروی این بیماری را پیدا کنم .
برگردیم به دنبال ماجرا . میتسوهیرا تو یکبار تورا شدیدا" ترساند وبعد بار دیگر موانعی در راه تو ایجاد کرد و بالاخره هم تو را به هند فرستاد . اکنون او فکر میکند که کاملا "موفق شده است .
عجب ، عجب . . . که من میتونستم خود را در عرشه "رانشی" نجات دهم . . .
آن چمدان تو را نجات داد .
می بینی ، یکروز در " راواجیوتالد " این پیغام اسرار آمیز را پیدا کردم .
ودر طول سفر آنرا کشف کردم . کافی بود که دو حرف اول هر کلمه را حذف نمائید میشد : کالا را هفته آینده خواهیم فرستاد .
از کلمه " یوکوهاما " فهمیدم که نویسنده پیغام ژاپنی است .
کره خورشید بسوی نیمکره مجهول . راهی طولانی در پیش است .
این جمله رمزی است . . . وپس از کشف میشود : "امشب ساعت ده گل آبی" و این پیغام مسلما" مبهم نیست . . .
گل آبی . . . گل آبی . . . بله ، فهمیدم یک نوع ماده مخدر از تریاک است
یک نوع ماده مخدر از تریاک ؟
ساعت ده شب همانروز

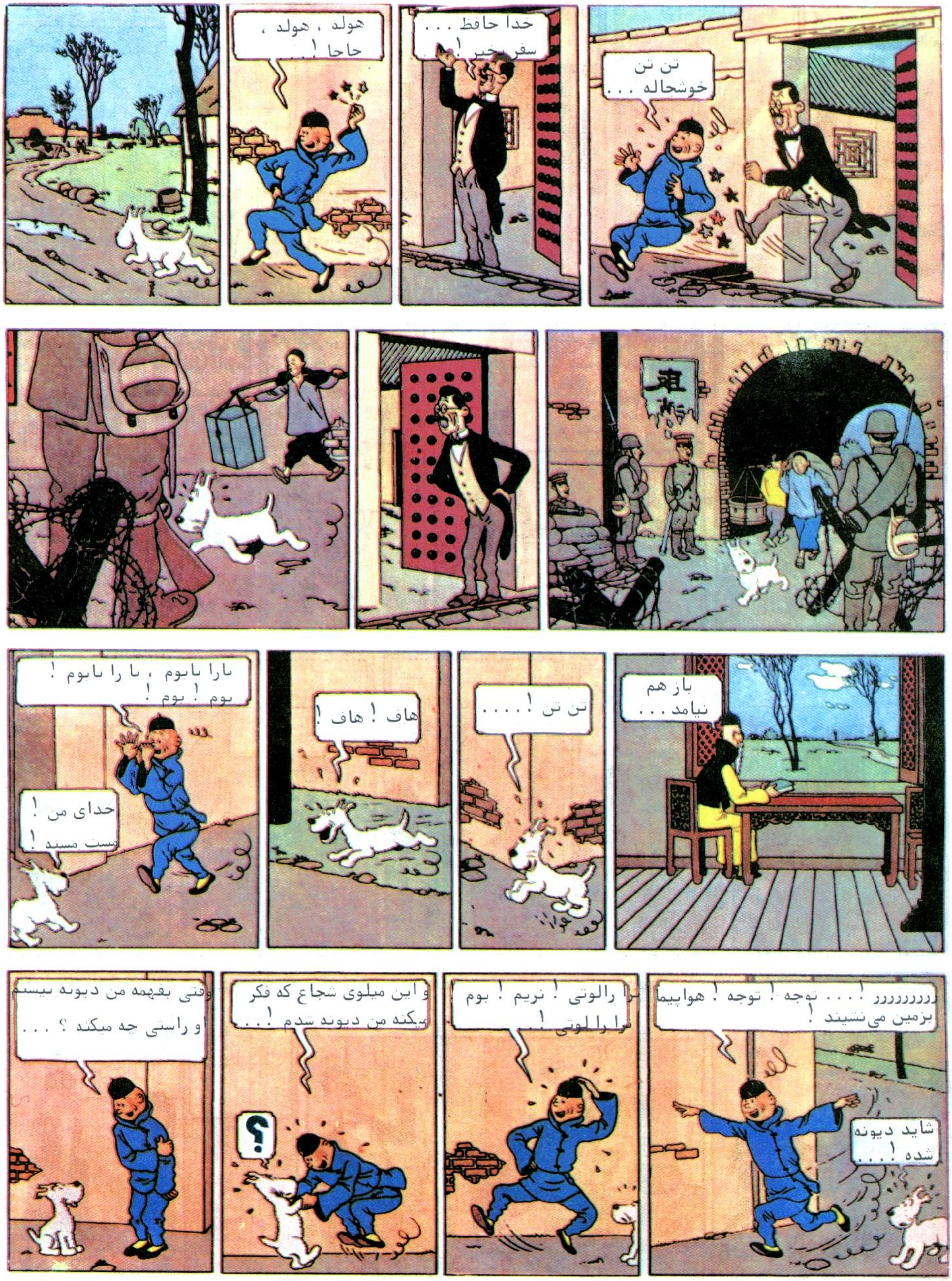

نه ، آقای میتسوهیراتو هنوز نیامده . اما دیر نکرده،ممکنه‌دنبال ...
خوبه ،من اینجا منتظر میمونم
عصر بخیر ، آقا . یکنفر منتظر شماست.
بله ، میدونم
این پنجهزاردلار برای شروع . در پایان کار هم همین مبلغ را دریافت میکنی . فقط بخاطر داشته باش که اگر حرف بزنی کشته‌میشوی‌حالا برو .
خدا حافظ، ارباب.
بفرمائید .


واکنون . . . کار شروع میشه ! . . .
چیزی لازم دارید؟
مراقب باش، الان میرسیم .
آه ! چقدر سرده
آنها چه میکنن ؟ پنهان شده‌اند . .
دارم یخ میزنم .
آلو ؟ آلو گایستگاه "چنگ فو" ؟
قاچاقچیا چینی میخواهند . فرار
کنند .
عالیست !
آنجا ! یکنفر مارو تعقیب میکنه . . . .
?
!
جو و م م


اگه بتونم خودمو بماشین برسونم . .
لعنت بر شیطان ! . . تن تن ! . . .
وزیر جنگ توکیو . قاچاقچیان از طریق راه آهن فرار کردند ،
شانگهای ، نان کینگ ، کالا خوب
بسیار خوب باید به آنها خبرهای مهمی بدهیم .
آلو ، اینجا رادیو توکیو ما هم اکنون دریافتیم که آنها بروی خط آهن خیال سو قصد داشتند .
از شانکهای به نانکینگ پس از منفجر کردن راه آهن غارتگران . . . .
ترن را متوقف نموده و به مسافرین حمله کرده‌اند
تعداد زیادی از مسافرین ضمن دفاع از خود کشته و یا مجروح شده‌اند .
دوازده نفر از مقتولین ژاپنی هستند .
بعد قاچاقچیان پس از غارت فرار کرده‌اند .
آخرین اخبار توکیو . . چاپ فوق العاده ! . . . قاچاقچیان به یک ترن حمله کرده‌اند
و ژاپن باید بخاطر بیاورد که او مشعلدار صلح و دوستی است . . . درود بر سربازان قهرمان ما که در این راه از نثار خون خود دریغ نکرده‌اند .
و یکبار دیگر ژاپن خود را موظف می‌بیند که امنیت و صلح را به منطقه باز گردند و بهمین خاطر دسته‌ای از خود را به چین اعزام میکند .
هه ! هه ! من بسیار برای چین متاسفم !



تن تن باید تابحال برگشته
براستی او حالا کجاست ؟
راننده تو را تا شانگهای راهنمائی میکند من کمی با این جوان کار دارم .
آنها مرا اینجا و در این طاق آورده‌اند . . . با من چه خواهند کرد ؟
معذرت میخوام ، آقای تن تن ، من بیشترنمی توانم وقتم را برای تو تلف کنم . میخوای چه بکنی ؟
فعلا" اسیر توهستم .
دوست عزیز ، اکنون تو در حومه شانگهای و اسیر من هستی . هیچکس ورودتو را ندیده و خارج شدن تورا هرگز نخواهد دید .
من میتونم هر لحظه تو را نابود کنم اما من مرگ تو را نمیخوام ! نه ، بر عکس میخوام تو را آزاد کنم .
!
یکدقیقه دیگر برمیگردم
اعتراف میکنم که تحمل آنرا ندارم !
س . . . من خواهش میکنم . . .
اینو میشناسی ، دوست عزیز ؟
زهری که دیوونه میکنه
فقط یک سوزن کوچک و تو را آزاد میکنم !
مطمئن باش ، گفتم فقط یک سوزن کوچک . . . پس نباید عصبانی بشی
آها ! . . . طول نمیکشه . . . دیوانه . . .
من دیوانه شدم
چانگ هم هنوز برنگشته ؟ . . .
هنوزخیر
باید هر طور شده تن تن را پیدا کنم .
یک ، دو ، سه ، چهار ، پنج ، شش ، هفت ، ویولت ! ویولت !
و حالا ، دوست عزیز تو آزاد هستی ! . . .
قد . . قد . . قد . . قدا ! . . .


تن تن خوشحاله . . .
خدا حافظ . . . سفر بخیر !
هولد ، هولد ، حاجا !
باز هم نیامد . . .
تن تن ! . . . .
هاف ! هاف !
بارا بابوم ، با را بابوم ! بوم ! بوم !
خدای من ! مست مسید !
رررررررررر ! . . . توجه ! توجه ! هواپیما بزمین می‌نشیند !
شاید دیونه شده ! . . .
را رالوتی ! نریم ! بوم ! را رالوتی ! . . .
و این میلوی شجاع که فکر میکنه من دیونه شدم ! . . .
وقتی بفهمه من دیونه نیستم و راستی چه میکند ؟ . . .



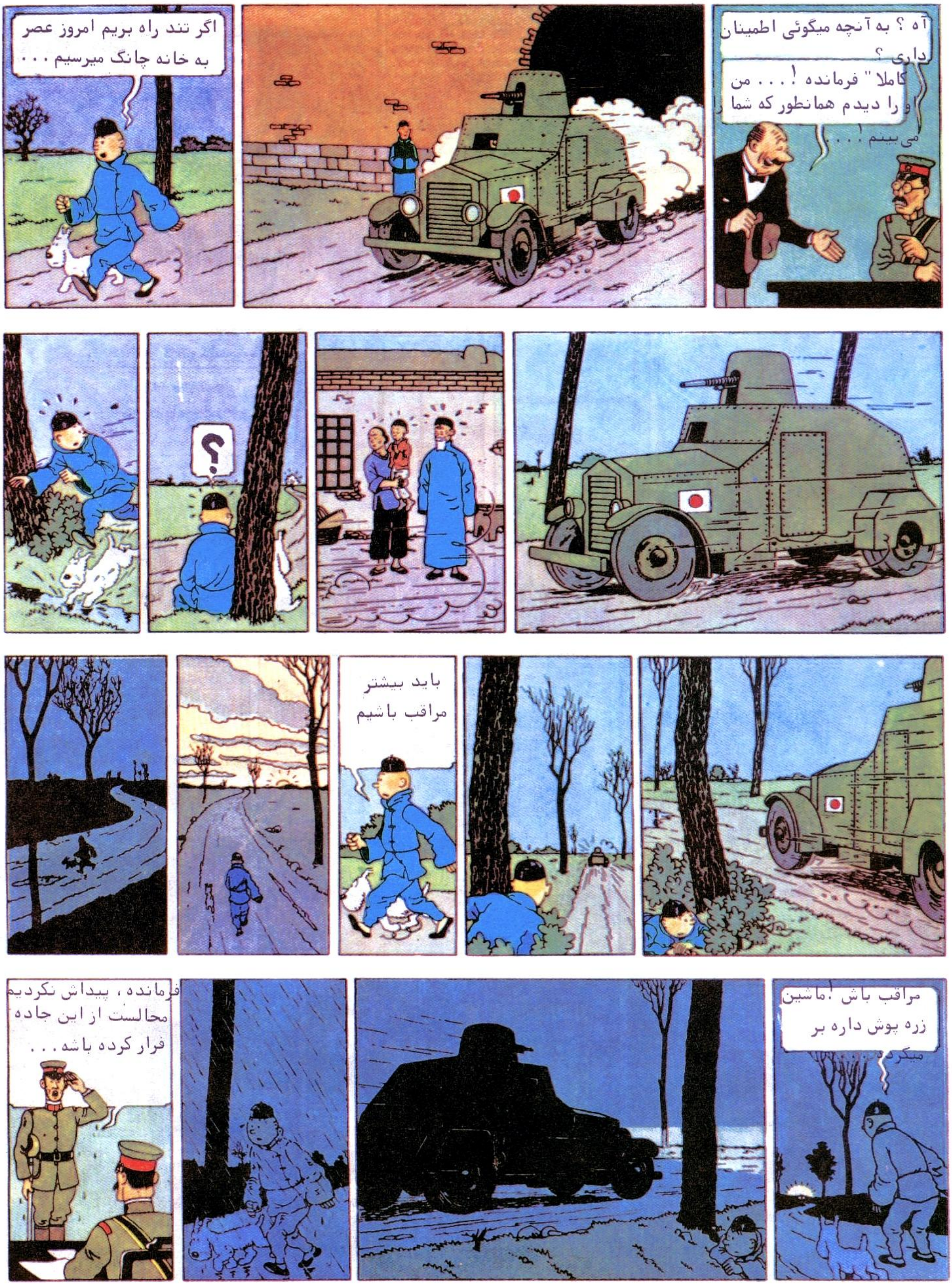
آه ، مثل اینکه دارو را اشتباهی تزریق کرده‌ام ! . . .
استاد ، چانگ که برای جاسوسی از خانه میتسو فرستاده بودی بر گشته .
بگو زود داخل بشه
من در اطاق دیگه پنهان شدم و زهر را با آب عوض کرده و آنرا برای شما آوردم .
پیدا میکنم ، نباید زیاد دور شده باشد . . .
اونهاش ! . . .
!
تلق
!
?
گلوله نداره با این خنجر میکشمش . . .
لعنتی ! . . . تیغه‌اش از آهن سفید است ! . . .
!
!
بگیر . . . این در عوض از آهنه . . .
یک ساعت بعد . . .
فرمانده یک مرد بنام تن تن نزدیک بود منو بکشه ! . . .
و حالا باید نزد آقای وانگ بر گردم . . .
۵۰۰۰ ین جایزه برای فردی که تن تن را پیدا کند .
!
یکدقیقه را هم نباید تلف کرد . باید زود از ویلا خارج بشم ! . . .



دیر شده !. . .
ژاپنی‌ها از در
مراقبت میکنن !
چطور میتونم از ویلا خارج
بشم ؟ . .
؟
توهمان هستی که برای
سرت جایزه تعیین کرده‌اند



زود پنهان شو
آلو؟ بله! هنوز پیدا نشده؟ بهتر بگردید.
متشکرم!
توجان منونجات دادی فراموش نمیکنم
برادر تشکر لازم نیس توهم از برادر دیگرمن حمایت خواهی کرد...
عجب آدمی!...
آه! خدای من! این تن تن است!...
اینجا با لباس چینی چه میکنی بزحمت تو را شناختم!
من را نزد فرمانده ببر!... من میدانم تن تن کجاست!...


آه ؟ به آنچه میگوئی اطمینان داری ؟
کاملا " فرمانده ! . . . من و را دیدم همانطور که شما می بینم ! . . .
اگر تند راه بریم امروز عصر به خانه چانگ میرسیم . . .
؟
باید بیشتر مراقب باشیم
مراقب باش ! ماشین زره پوش داره بر میگرده
فرمانده ، پیداش نکردیم محالست از این جاده فرار کرده باشه . . .

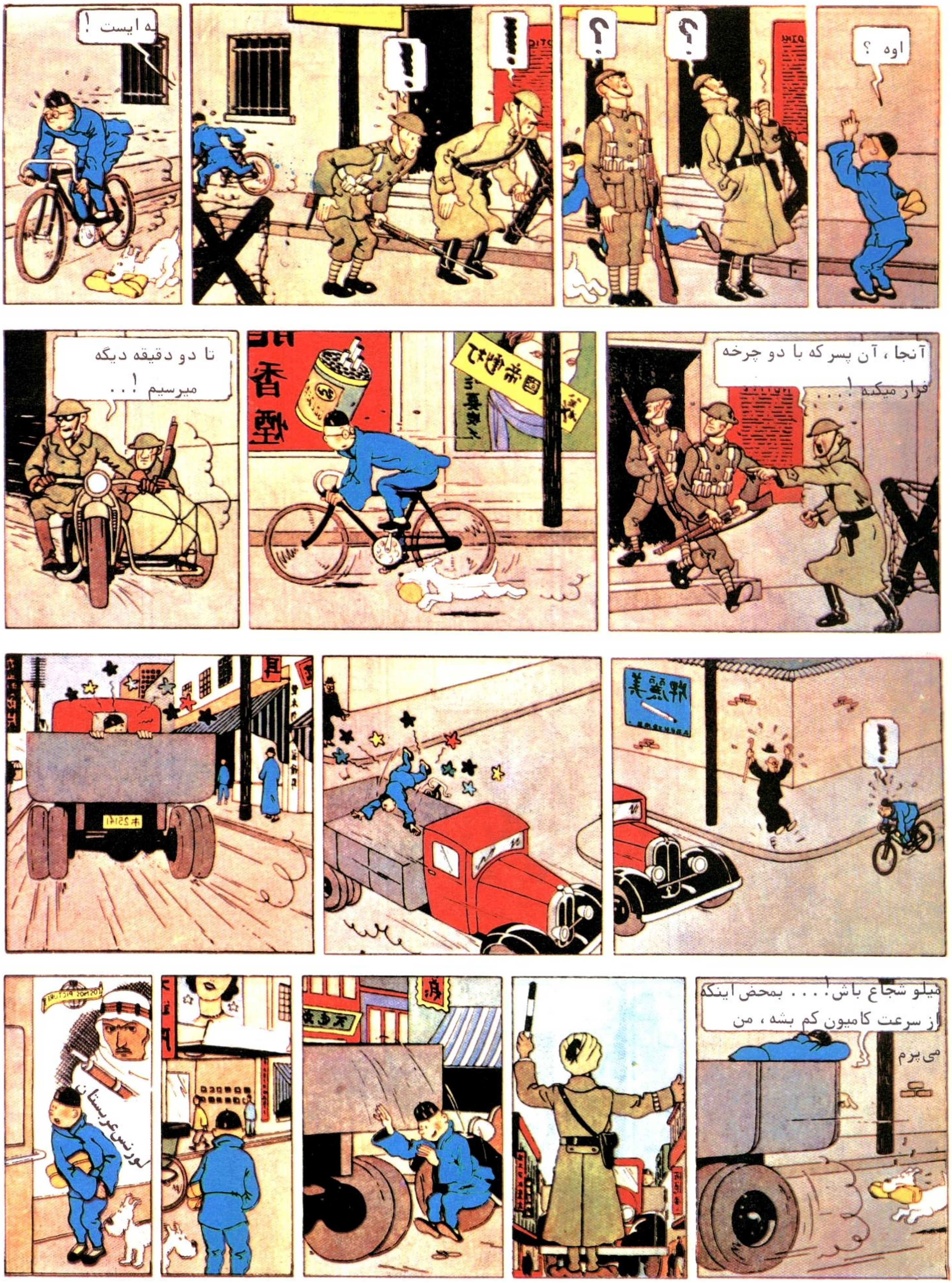


بالاخره آمدی ! من از دیدن تو کاملا مایوس شده‌بودم ؟ . . .
تو بما دروغ گفتی ! ــ هیچ ردپائی از تن تن بدست نیامده . . . حالا بجای او تورا زندان می‌اندازیم ! .
اما . . . من . . .
اکر از اینجا خارج شدیم به تن تن نشان میدهم‌گه
پس این همان سم اسرار آمیزه و اکر زیرکی مستخدم‌تو نبود منهم قربانی‌شده بودم . . .
؟ !
؟ !
پسر ما باز هم دچار بحران سختی شده . . .
بیچاره مادر . .
آه ! ایکاش این پسر عاقل . . اما محاله . . .
ه . . . یک شانس وجود داره . . .
ولی باید از مرزهای ژاپن عبور کنم . . .
شجاع باش، خانم ! . . . فردا صبح من به شانکهای میروم و سم را آزمایش میکنم . . شاید راه نجاتی وجود داشته باشد .
صبح روز بعد . .
من برای تو نکران هستم . فراموش نکن که برای سرت جایزه کذاشته‌اند .
نکران نباش . اکر بتوانم به مرز بین‌المللی برسم . دیکه مطمئن خواهم شد .
آلو ؟ بله ، خودم هستم . . با چه کسی افتخار صحبت دارم
اینجا داسون ، رئیس پلیس‌بین‌المللی . . . یک تاجرآمریکائی نزد شمازندانی است . خواهش‌میکنم اورا آزاد کنید . . .
بسیار خوب ، اما با این شرط که شما جوانی بنام تن تن را که میخواد از مرز بکذره دستکیر نمائید .
بسیارخوب.مطمئن باش


پس تصمیم گرفتی که بری ؟
بله ، اما شجاع باش خوب میشه . . . تورا درجریان میگذارم .
اما حالا چطور میتونم به ویلا بروم
تن تن دیونگی نکن !
چطور هنوز دستگیرش نکردن . . . خوبه جایزه را دوبرابر کنیم !
بمن اطلاع داده‌اند که ژنرال جدید صبح زود از اینجا عبور میکند
آماده . . . پیش فنگ !
بله ژنرال ، امروز فرصت اصلاح نداشتم
چهار روز بازداشت ؟ ! . من . . اما ژنرال . . .
این کاغذ ؟معذرت میخواهم ژنرال . . .
چهار روز باز داشت ؟ ! اما ، ژنرال ، این کاغذی است که . . .
هشت روز ؟ ! . . . . . من . . بسیار خوب ژنرال . .



بله ! ژنرال جدید خیلی سخت‌گیره .
فرمانده ، یک مرد کوچک میگه که ژنراله اصرار داره شمارا ببینه
اوراا اینجا بیاورید !
اما . . . اما ژنرال همین الان خارج شد !
و من ژنرال "هارانوچی" هستم . یک جوان چینی در جاده بمن حمله کرد و لباس منو پوشید .
کسی نیس؟ بسیار خوب . .
برویم ! . . . .
یک
دو
سه ! . . . .
ما آزاد شدیم ! راضی هستی میلو !.
حالا بطرف مرز بین المللی . . .
اوضاع خوبه ، رسیدیم ! . . .
ایست ، کارت شناسائی . . .
کارت شناسائی ؟ . . . متاسفانه همراه ندارم اما اسم من تن تن است
متاسفم ! کاری نمی تونم بکنم
اما خوب بمن نگاه کنید ، من اروپائی هستم . .
کاری نمیشه کرد
موضوع چیه ؟
این پسر کارت شناسائی نداره
اجازه بده
پسر اصرار بی فایده ست باید کارت شناسائی داشته باشی . . .
خدای من ، چه میتونم بکنم ؟ باید هر طور شده بگذرم . . .


اوه ؟
؟
؟
!!!!
!!!
ه ایست !
آنجا ، آن پسر که با دو چرخه فرار میکنه ! . . .
تا دو دقیقه دیگه میرسیم ! . .
!
میلو شجاع باش! . . . بمحض اینکه از سرعت کامیون کم بشه ، من می پرم
لورنس عربستان


کجا رفت ؟
بسمت راست ؟ بسمت چپ ؟
اینجا دیگه دنبالمون نمیگردن !...
فقط میدانم کوچک بود . لباس چینی ها رو پوشیده بود و اسمش تن تن بود ...
مطمئن هستی ؟
یاد سفرمون به عربستان افتادم ، میلو !...
حقایقی در مورد جهان
پاریس -
- از اینجا عبور کنید .
از اینکه در مسابقه برنده شدم بسیار خوشحالم وسعی میکنم که دفعه آینده هم پیروز شوم ...
ریاست جمهوری یک نمایشگاه را افتتاح مینماید .
هاف ! هاف ! هاف
هاف ! هاف !
ساکت میلو !
پرفسور فان‌نیگ" پس از گذراندن دوره های تخصصی در مورد معالجه دیوانگان در آمریکا به شانگهای بازگشت است ..
این مرد شاید بتونه پسر وانگ را معالجه کند !.
ساکت !.
هیس
هی !...
پروفسور فان‌نیگ !... میدونی کجا زندگی میکنه ؟...
بله ، بله .


رسیدیم ، آقا . .
ارباب من هنوز برنگشته . اما بزودی میآد . .
نگران هستم ، ارباب من میبایست ساعت ۱۰ برگردد ، اما اکنون نیمه شب است !.
میدونی کجا رفته . .
بله ، به جشنی که به افتخار ورود او برپا بود رفته ، اینهم آدرسش.
بسیار خوب من هم اکنون میروم
چطور پرفسور تابحال به خانه باز نگشته ! . . . . خیلی عجیبه ، حدود ساعت ۱۰ از اینجا خارج شد . راستاپو پولوس هم همراهش بود . .
راستاپوپولوس در شانگهای است . .
زود به هتل پالاس
تق تق تق تق
داخل شوید !
عصر بخیر آقای راستاپوپولوس.
تن تن ! چقدر جالب !
آقای لیو بمن گفت که شما پرفسور "فان‌نیگ" راهمراهی مینمائید درسته ؟
بله ، کاملا" . من او را تا خیابان راهنمائی کردم . اما چرا این سئوال را میکنی ؟
هنوز بخانه نرسیده ؟
اما فقط صدمتر با اینجا فاصله داره !.

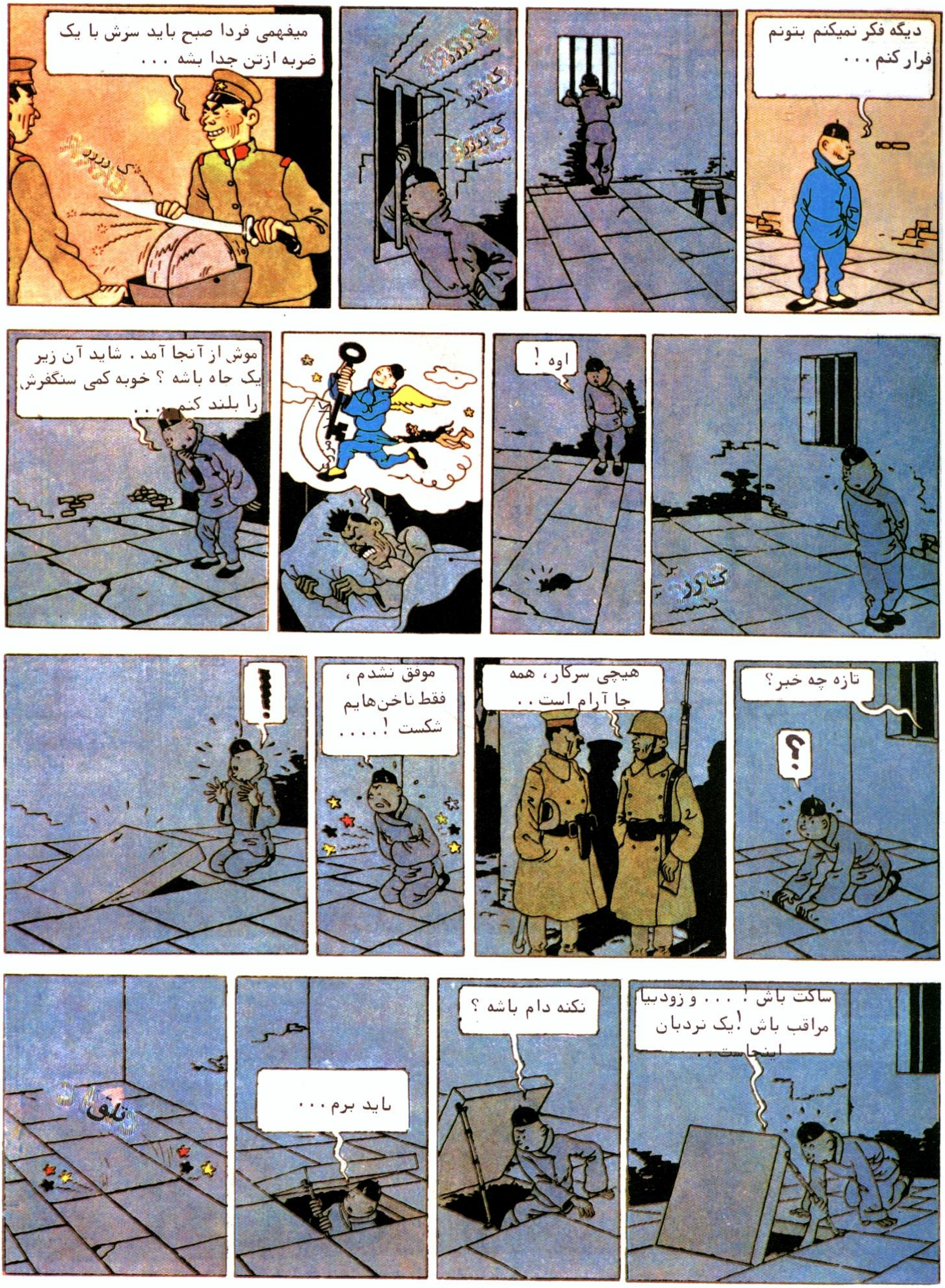


آلوم . . بله ، هوزاونو دستگیر نکردی ؟
اشتباه من نیس دربان دیر بمن گفت .
صبح روز بعد . .
پس اربابت هنوز برنگشته ؟ خیلی عجیبه
بله ، آقا .
خوبه‌مسیری‌را که پرفسور پس از پیاده شدن از ماشین راستاپوپولوس طی کرده
مقداری‌روغن ! یک ماشین‌در‌اینجا توقف کرده‌من مطمئن‌هستم پرفسور رابرده
اوه !
هاف !
آقای گیبون — مدیر یک شرکت آمریکائی و ژاپنی — نیویورک — شانگهای
گیبون . . . گیبون . این اسم را نمی شناسم
اسمش را نگفت ، اما اصرار دارد که همین الان شما را ببیند .
بسیار خوب . بگو داخل شود .
بفرمائید ، آقا .
!
!
این کارت شماست ، آقا ، اینطور نیس؟ من اونو نزدیک منزل پروفسور فان ینگ" که دیشب ناپدید شد پیدا کردم
ناپدید شده ؟ من نمیدونم . من دیروز او را نزد دوستانم دیدم و این کارت را به او دادم
خیلی ناراحت شد .
خیابان "سازای مانس" نزد "فان ینگ"
آلو . . . آلو . . . رئیس پلیس
آلو؟ ریچارد ؟ زود با براون نزد پرفسور برو و گریبانش راگرفته و اینجا بیاور.
پلیس
زود نزد شانگ برو.


آه ! شماهستید ، آقا ! ... زود داخل شو ! ... من همین الان یک نامه از اربابم دریافت کردم .
یک نامه ؟
تولن عزیز
یک گروه از قاچاقچیان حرفه‌ای منو دزدیده‌اند و برای آزادی من – درخواست ۵۰۰۰ دلار از ما دارند . اگر پلیس از این‌نامه آگاهی یابد مرگ من حتمی است . پول مورد در – خواست را باید تا ۱۵ روز دیگر تهیه نموده و به معبد قدیمی بیآوری .
من بدنبال پرفسور میرم ! ... تا بر میگردم ممکنه این پاکت را نگاه داری ؟ خیلی مراقب آن باش ...
رئیس ، ما تن تن را برای شما میآوریم ! ...
زنده باد ، ریچارد ! او را داخل کنید .
ممکنه‌بمن بگوئید چرامنو دستگیر کرده‌اید ؟
بعدا" میفهمید
آلو ؟ .. پلیس ژاپن ؟ اینجا داسون ...
بله ... بله ... تن تن ! ... او نو دستگیر کردید بسیارخوب خدا حافظ.
شرم آوره ! ... من در یک منطقه بین‌المللی هستم ، و شما حق ندارید منو بدست مقامات ژاپنی بدهید
معذرت میخوام ! آیا شما اجازه ورود به این کشور را دارید؟
خیر
بنابراین من حق دارم شما را بازداشت کنم .
نیمساعت بعد ....



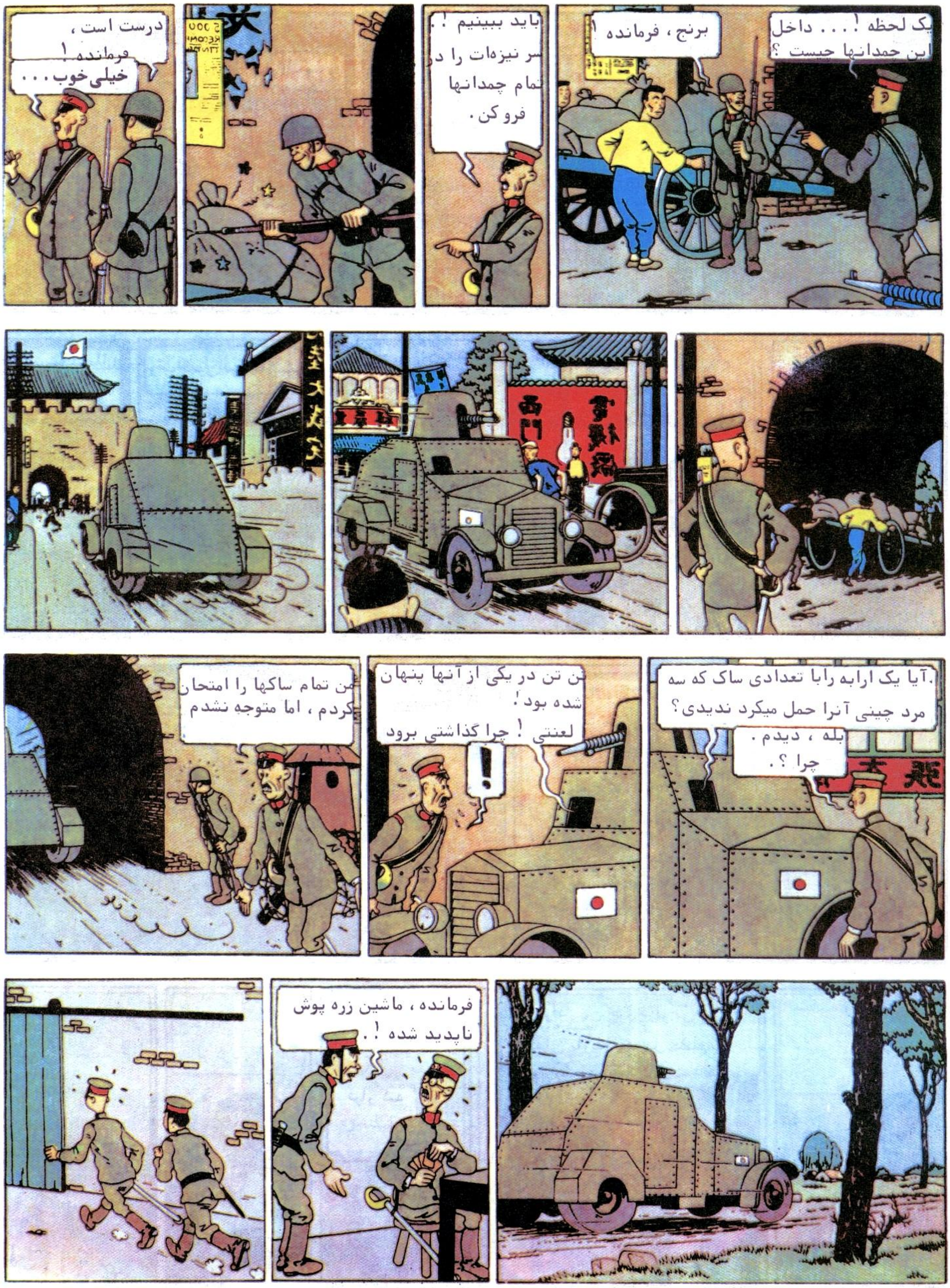
الو . . بله . . . تن تن
دستگیر شده ؟
محاکمه اش فردا شروع
میشه ؟ دو روز طول
میکشه ؟
دو روز بعد . . .
تن تن زندانی ژاپنی هاست ومن
آگهی های آنرا در شهر دیدم
محکوم به مرگ شده !
آگهی
دادگاه جنگ پس از
دو روز جلسه
وارد شور شد و تن تن
را با توجه
به محتویات پرونده به
جرم خیانت
به دولت و ملت ژاپن به
اعدام محکوم نمود .
سه روز دیگر گذشت . . .
سحرگاه فردا صبح
دفتر زندگی تن تن
بسته میشود . . .
نمیدونم چگونه
میتونم نجات پید
کنم
فکر میکنی قبول بکنه
؟ . . . بله ؟ . . .
دیگه از من چه
میخواهید ؟
سلام ، دوست عزیز . .
میتسوهیراتو ! . . .
دوست عزیز ، من در
نهایت خلوص نیت و
برای پیشنهاد آزادی
بدیدن تو آمدم . . .
راستی ؟
آه ، بله ، اما بدو شرط !
اول آنکه از این
ببعد برای ما خدمت کنی و
شرط دوم آنکه داروئی که از
من دزدیده شده کجاست ؟
همین ؟
این هم ده هزار دلار .
اگر قول همکاری بدهی
موجبات رهائی تورا
امشب فراهم میکنم .
او قبول نکرد ؟ . .
از کجا میدونی ؟



دیگه فکر نمیکنم بتونم فرار کنم . . .
میفهمی فردا صبح باید سرش با یک ضربه ازتن جدا بشه . . .
اوه !
موش از آنجا آمد . شاید آن زیر یک چاه باشه ؟ خوبه کمی سنگفرش را بلند کنم . . .
تازه چه خبر؟
هیچی سرکار، همه جا آرام است . .
موفق نشدم ، فقط ناخن‌هایم شکست ! . . . . .
ساکت باش ! . . . و زودبیا مراقب باش !یک نردبان اینجاست . .
نکنه دام باشه ؟
باید برم . . .

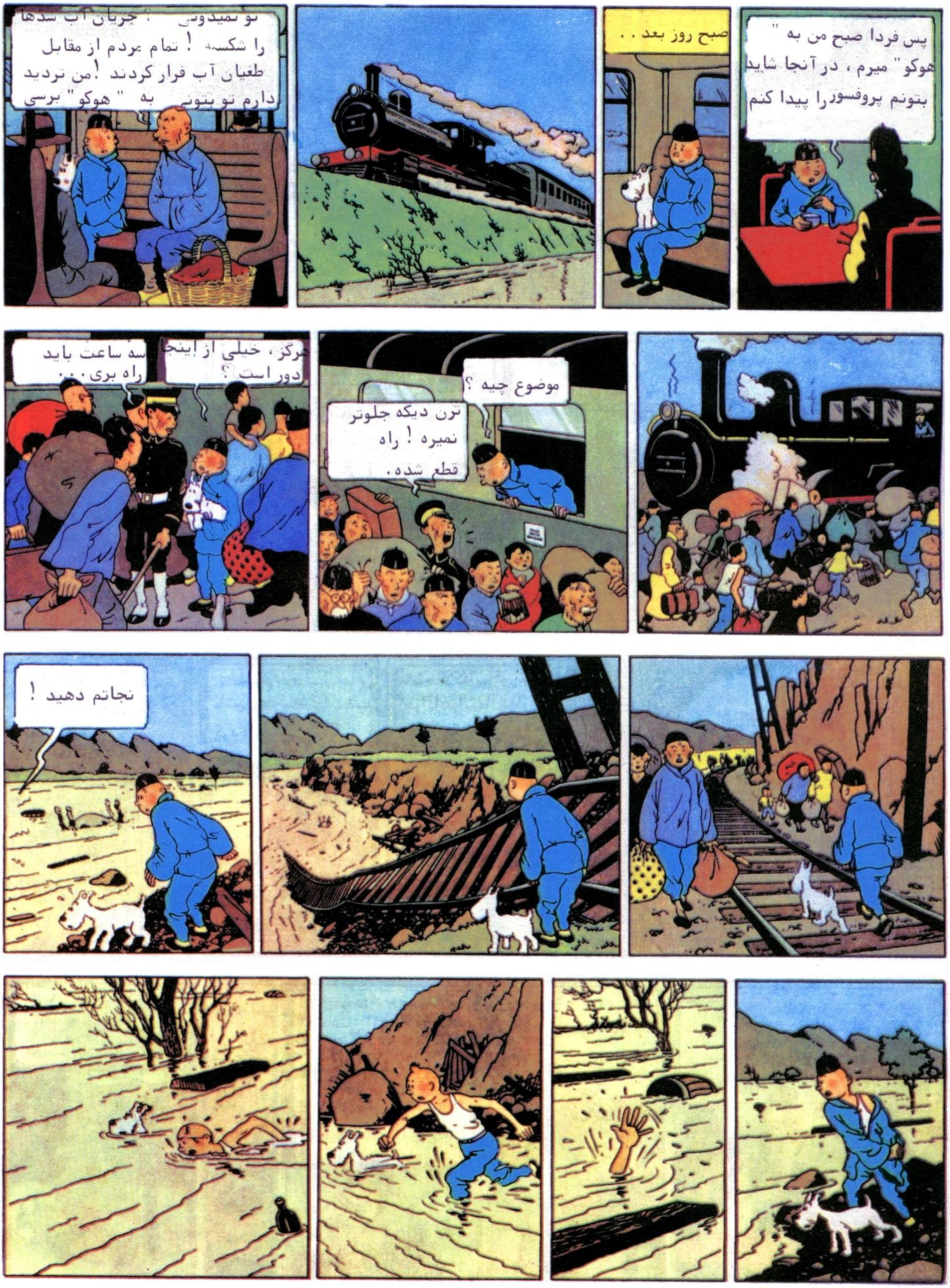


آقای وانک ! . با ادب است !
آه ؟ چطور از شما تشکر کنم ؟ . . .
ساکت ، وقت را تلف نکن . . زود دنبال من بیا !
من راه را بشما نشان‌میدم . . .
همیشه دنبال من میآئی ؟.
همیشه ، آقای وانک
و تواکنون نزد ماهستی ! .
نزد تو ؟ .
بله ! این همسایه خانه‌ای است‌که تو زندانی بودی . بمحض اینکه فهمیدم تو محکوم بمرگ شده‌ای این خانه را اجاره کردم و سد روز طول کشید تا راه‌زیر زمینی را حفر کردیم .
اکنون بایدزود شهررا ترک نمائیم ، زیرا سحرگاه نزدیک وبزودی همه‌میفهمن ، آه ! همه‌چیزآماده‌ست ؟
بله ...
زندانی ناپدید شدد ؟ . احمق ، نادان . فرمانده چه خواهد گفت ؟
تن تن فرار کرده ؟ احمق ها چرا خوب مراقبت نکردید ؟ ژنرال چه خواهد گفت .
تو فرمانده نادانی هستی ! . . . چرا خوب مراقبت نکردی !
خدایا ! تن تن فرار کرده ! . . .
نگهبانان درهای خروجی را دوبرابر کنید ! او نباید فرار کنه ! . . .
برادر من خبر فرار تن تن را از زندان باریش وسبیل مصنوعی داد
بسیار خوب ! تن تن از زندان فرار کرده و باید بیشتر مراقب باشیم . . .



یک لحظه !. . . . داخل این چمدانها چیست ؟
برنج ، فرمانده !
باید ببینیم !. سر نیزه‌ات را در تمام چمدانها فرو کن .
درست است ، فرمانده !
خیلی خوب . . .
آیا یک ارابه رابا تعدادی ساک که سه مرد چینی آنرا حمل میکرد ندیدی؟
بله ، دیدم . چرا ؟.
!
تن تن در یکی از آنها پنهان شده بود ! لعنتی ! چرا گذاشتی برود
من تمام ساکها را امتحان کردم ، اما متوجه نشدم
فرمانده ، ماشین زره پوش ناپدید شده !.


کجا ممکنه رفته باشه ؟
فرمانده ! آنجا . . . دیده بان ! . . .
آلو ؟ . . بله . . . ماشین زره پوش دزدیده شده ؟ محالست ، اشتباه میکنی ! الان میآم ! . . .
تا اینجا شانس آوردیم ، و تونستیم از چنگشان فرار کنیم .
بعلاوه‌تونستیم میلوی شجاع را که‌درخیابان سرگرد
کنیم .
کافیست ! . . . کافیست ! میفهمید ؟ بزودی خودتون را هم میدزدن ! . . .
پس چرا بلافاصله او را تعقیب نکردید ؟ چرا ؟ !
محال بود
ماشین‌ها
کرده‌بودند .
اما حالا که اینطور بود چرا با هواپیما آنها را دنبال نکردید ؟
الان سه ربع ساعته که هواپیما رفته ! پس چه شد ؟
ماشین زره پوش را در ۱۲ مایلی اینجا در جاده پیدا کردیم . اما ماشین خالی بود . . . بله ، هیچکس در آن نبود . اما آلو ؟ . . آلو ؟ . .
لعنتی‌ها ! . . . حالا چه کسی میتونه بما بگه تن تن کجاست ؟
اگر میخوای پسرتو نجات بدی ، اول باید " فان‌نیک " را پیدا کنی و بعد دنبال میتسوهیراتو و یارانش برویم . . .



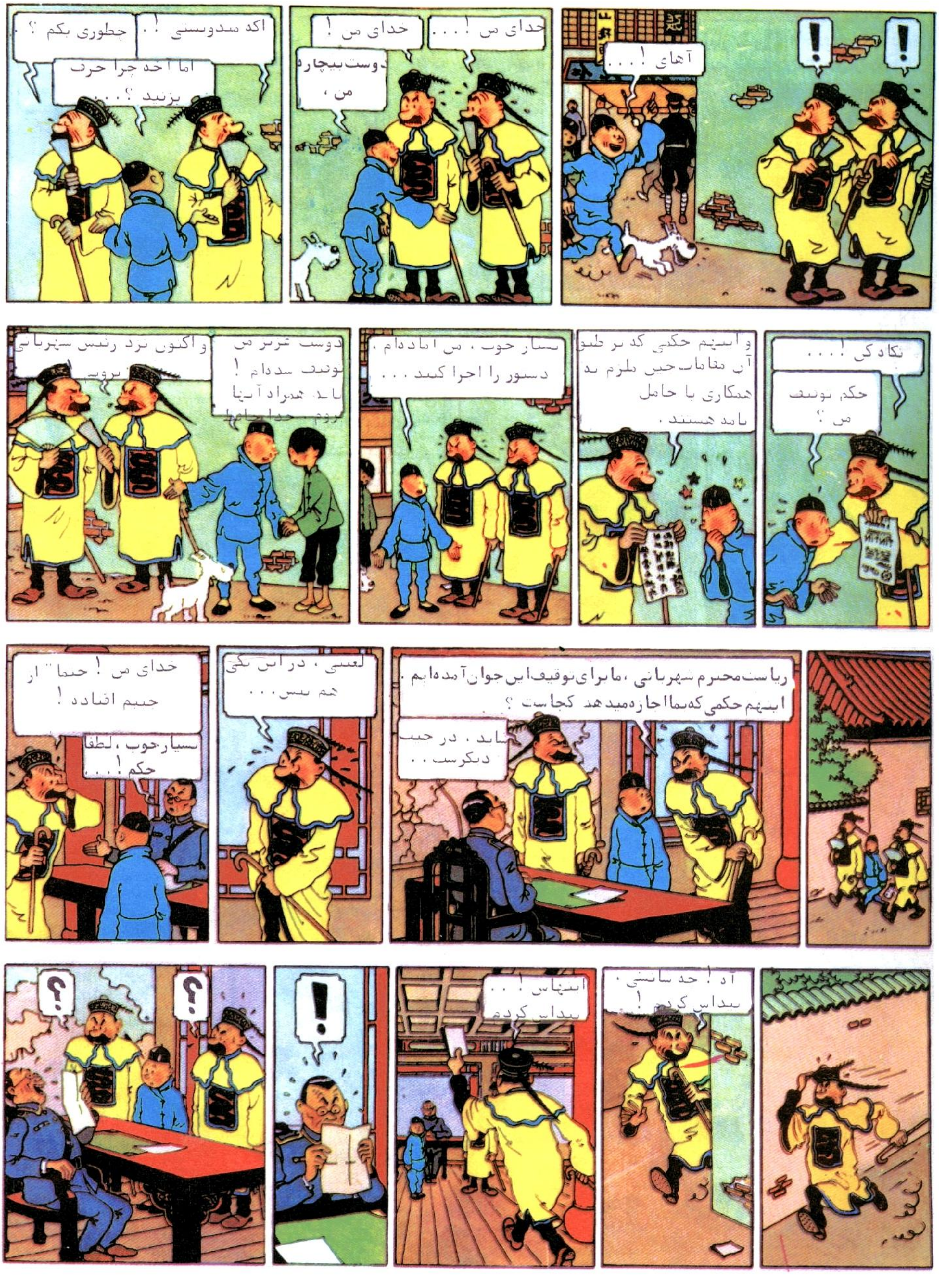
پس فردا صبح من به " هوکو " میرم ، در آنجا شاید بتونم پروفسور را پیدا کنم
صبح روز بعد . .
تو نمیدونی ؟ جریان آب سدها را شکسته ! تمام مردم از مقابل طغیان آب فرار کردند ! من تردید دارم تو بتونی به " هوکو " برسی
موضوع چیه ؟
ترن دیگه جلوتر نمیره ! راه قطع شده .
هرگز ، خیلی از اینجا دور است ؟
سه ساعت باید راه بری . . .
نجاتم دهید !


او زنده‌ست !
پس میخواستی آب بخوری ؟ اسم من تن تن است . اسم تو چیه ؟
اسم من " چانگ " ست . اما چرا منو نجات دادی
؟
بله ، چرا ؟ . . من فکر میکردم که تمام سفید پوستان شیطان هستند . مثل همانهائیکه پدربزرگ منو در جنگ کشتن
آه بله . . این جنگ لعنتی
اما چانگ تمام سفید پوستها بدنیستند . . چنانچه بعضی از اروپائیها فکرمیکنن که . . .
تمام چینی ها افرادی ظالم و خشن هستند و به غارتگری علاقه فراوانی دارند .
و همچنین اروپائیها فکر میکنن که چینی ها پاهائی بسیار کوچک دارند
و نوزادهایشان را پس از تولد به رودخانه میاندازند .
حالا ، چانگ عزیز بگو ببینم نظر اروپائیها در مورد چینی هاچیست ؟
آه ! چه دروغهای بزرگی
در همین هنگام .
ژنرال ، من اخباری در مورد تن تن دارم !
میدانی او کجاست ؟ . . .
خبر داده‌اند که تن تن با ترن به " هوکو" رفته . . .
هوکو ؟ . . اما آنجا منطقه چینی هاست ! تا زمانی که آنجاست هیچ‌اقدامی نمیتونیم
ژنرال ، فقط یک‌راه وجود داره .
و حالا چانگ تو چه میکنی ؟
من پدرومادرم رااز دست داده‌ام . . . آه همراه‌تو میآیم .
خطرات بسیاری زندگی منو تهدید میکند .
با اتحاد قوی تر میشیم .
پس پیش بسوی هوکو . . !
اینطرف نزدیکترست



فکر بسیار خوبیست . . . باید ببینم رئیس پلیس تا چه حد موافقه !
آه ! من جواب اونو میدم . خواهی دید .
من صاحب امضاء ذیل ، ج ، م ، وامسون ، رئیس بین‌المللی اعتراف میکنم که مبلغ ده هزار دلار به آقای میتسوهیراتو بدهکارم .
ها ! ها ! بسیار خوب
صبح روز بعد . . .
آقای میتسوهیراتو ؟ بسیار خوب ، داخل شو . . . .
صبح بخیر آقای عزیز ، بفرمائید خوش آمدید . . .
آمده‌ام تا کار کوچکی برایم انجام دهی منهم در عوض مبلغ مختصری که بدهکار هستی دیگه دریافت نمیکنم .
چه باید بکنم ؟ . .
تن تن اکنون در هوکوست . . . بسیار خوب ، من میخوام تو اونو دستگیر کنی !
اما آنجا منطقه چینی هاست ! تومیدونی اختیارات من محدود ست
تو فکر میکنی اداره آگاهی چین مانع تعقیب یک جنایتکار اروپائی باشه ؟
مسلما" نه . . . اما تن تن که مرتکب جنایت نشده .
آه ، تو خودت دلیل بیاور . . . مثلا" او را متهم کن که در ربودن پروفسور "فان‌نیگ" دست داشته . . .
بد فکری نیس . . .
اداره آگاهی چین . . صبح بخیر ، چی ؟ . . فان نیگ ؟ یک اروپائی اجازه میخواهی ؟ بسیار خوب . . .
اجازه را گرفتم . فردا صبح افرادش میروند . . .
پس تو تن تن را دستگیر میکنی و او را دست بسته پیش ما میفرستی . . .
و تو آن بدهی کوچک را . . .
هوکو . . .
پدر من یک دوست در این شهر داشت . فردا صبح نزد او میریم . .


اما ، چگونه ! من خیلی خوشحالم که پسر دوستم را میتونم پناه بدهم .
من بشما حکمی میدهم که اداره آگاهی چین با شما همکاری نماید . . .
فرمان ژنرال . بموجب این حکم مقامات چین موظف هستند که در صورت لزوم نهایت همکاری را با حامل نامه معمول فرمایند
چه شغل بدی !
مجبوریم یکی از دوستانمان را دستگیر !
یک ترن امروز عصر حرکت میکنه . در این مدت باید آماده سفر شویم
صبح روز بعد . . .
خدایا ، چه شغلی بعداز گذراندن یکشب در ترن و سه ساعت راهپیمائی بالاخره رسیدیم .
ما خوب تغییر لباس دادیم ؟
بله ، کاملا " !
فکرشو بکن ، اگه با لباسهای اروپائی وارد اینجا میشدیم ! . . .
!
!...
فکر میکنم یکنفر ما رو تعقیب میکنه ، اما زود بر نگرد !


!
!
آهای !...
خدای من !...
خدای من !
دوست بیچاره من ،
اگه بدونستی !..
چطوری بگم ؟
اما آخه چرا حرف بزنید ؟...
نگاه کن !...
حکم توقیف من ؟
و اینهم حکمی که بر طبق آن مقامات چین ملزم به همکاری با حامل باشد هستند .
بسیار خوب ، من آماده‌ام . دستور را اجرا کنید ...
دوست عزیز من توقیف شده‌ام ! باید همراه آنها بروم . خداحافظ !
و اکنون نزد رئیس شهربانی برویم !
ریاست محترم شهربانی ، ما برای توقیف این جوان آمده‌ایم . اینهم حکمی که شما اجازه میدهد کجاست ؟
شاید ، در جیب دیگرست ..
یعنی ، در این یکی هم نیست ...
خدای من ! حتما" از جیبم افتاده !
بسیار خوب ، لطفا حکم !...
آه ! خدا شانسی ، پیداش کردم !
اینهاش !.. پیداش کردم
!
?
?

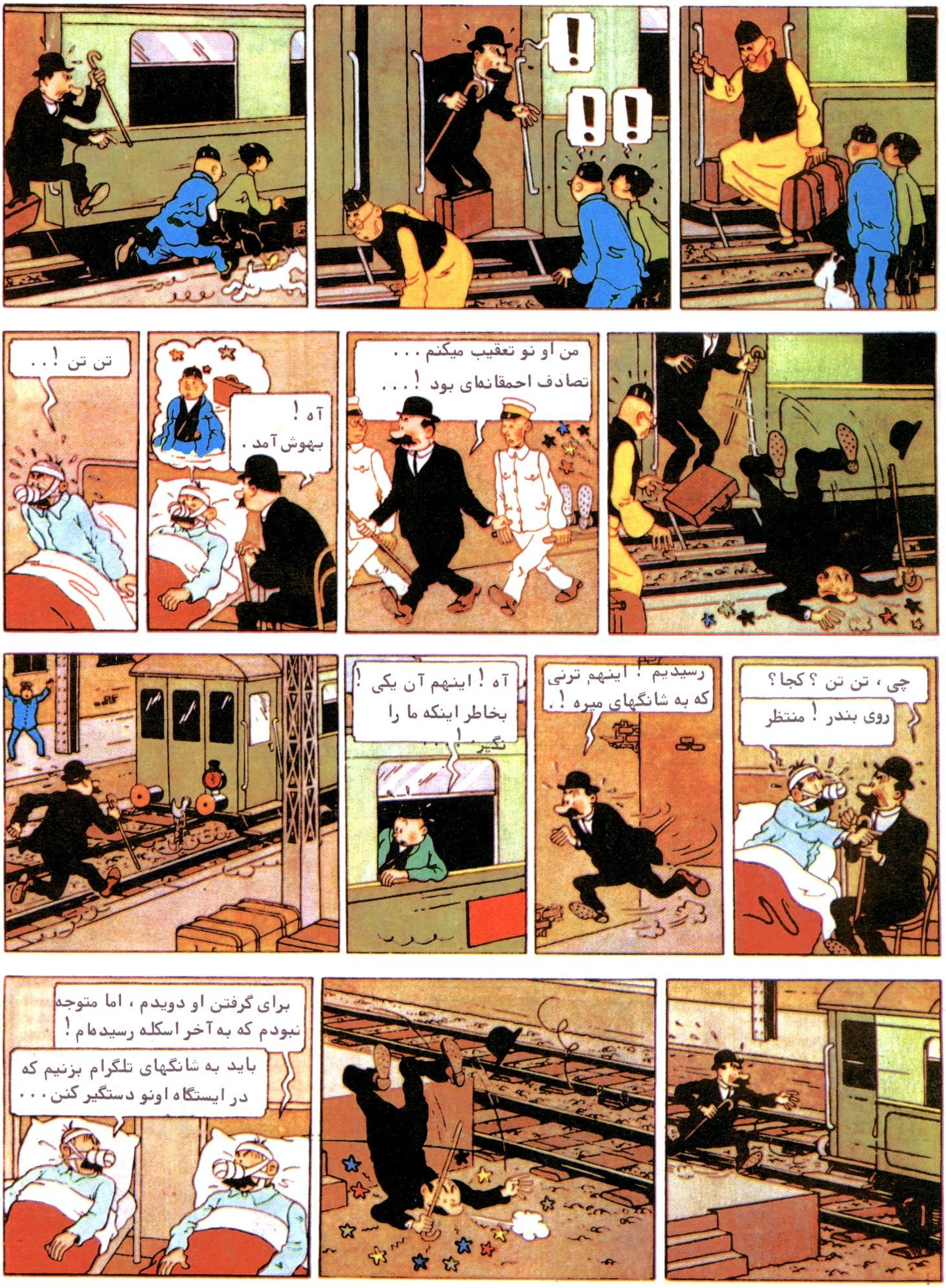


درست است ، باید بلافاصله اقدام کنم . .
چرا میخندید؟
مثل اینکه داره ما رو مسخره میکنه !
چرا میخندم ؟ ها ! ها ! ها ! من این حکم را بشما میدم تا شما هم بخندید .
شرم آوره ! . . .
ما اعتراض میکنیم ! . .
این یک رسوائی است ! . . .
بزودی خواهید دید . . .
مسئله به این سادگی‌ها هم نیس !
باید زود با شانگهای تماس بگیریم
توهم ، مرد جوان ، آزاد هستی . . .
متشکرم ،
آه ، چانگ ! . .
آزاد شدی ؟
بله ، اما هیچ نمی فهمم ! . . رئیس شهربانی بمحض دیدن حکم شروع به خندیدن نمود . . . عجیب نیس؟
نه ، زیرا من نامه را نوشتم جریان بدین ترتیب بود که
حکم روی زمین افتاد من آنرا برداشتم و با شتاب به خانه رفتم و یک فتو کپی از کاغذ تهیه کردم و بجای مطالب آن نوشتم "ما دو دیوانه هستیم که اکنون در خدمت شما میباشیم ."
میفهمم ، تو یک دوست واقعی هستی ! . . .
بیچاره دوکارگاه !
ناراحت نباش این درسی بتو میآموزد ! . . .
زود این تلگرام را برای رئیس پلیس شانگهای بفرست . . .
حالا بریم به جستجوی فان نیگ
بله ، اما بد روزگاری است .


بخاطر سیل ارتباط با شانگهای قطع شده است ! . . .
باید خودمان برای اخذ دستور جدید به شانگهای بریم . .
هوا طوفانی است . . . بهتره پائین بریم . .
حق با توست ، چانگ . . .
در همین هنگام ، در هوکو
اینهم پیغامی که منتظرش بودم . حتما " خبر دستگیری تن تن – است .
" تن تن آزاد است . توقیف انجام نشده ! . "
هر طور میتونی کار را تمام کن .
مسخره است ! تمام شب را باید سرگردان باشیم . . .
تمام این بدبختها بخاطر رئیس شهربانی است !
صبح روز بعد . . .
اینهم معبد قدیمی . . .
هزاران نفر تا بحال از این معبد بازدید کرده‌اند . نگاه‌کن چانگ ، یک عکاس.
عکس درکمتراز پنج دقیقه ظاهرمیشه .
اگرتوبخواهی ؟
توجه کنید پرنده کوچک خارج میشه !



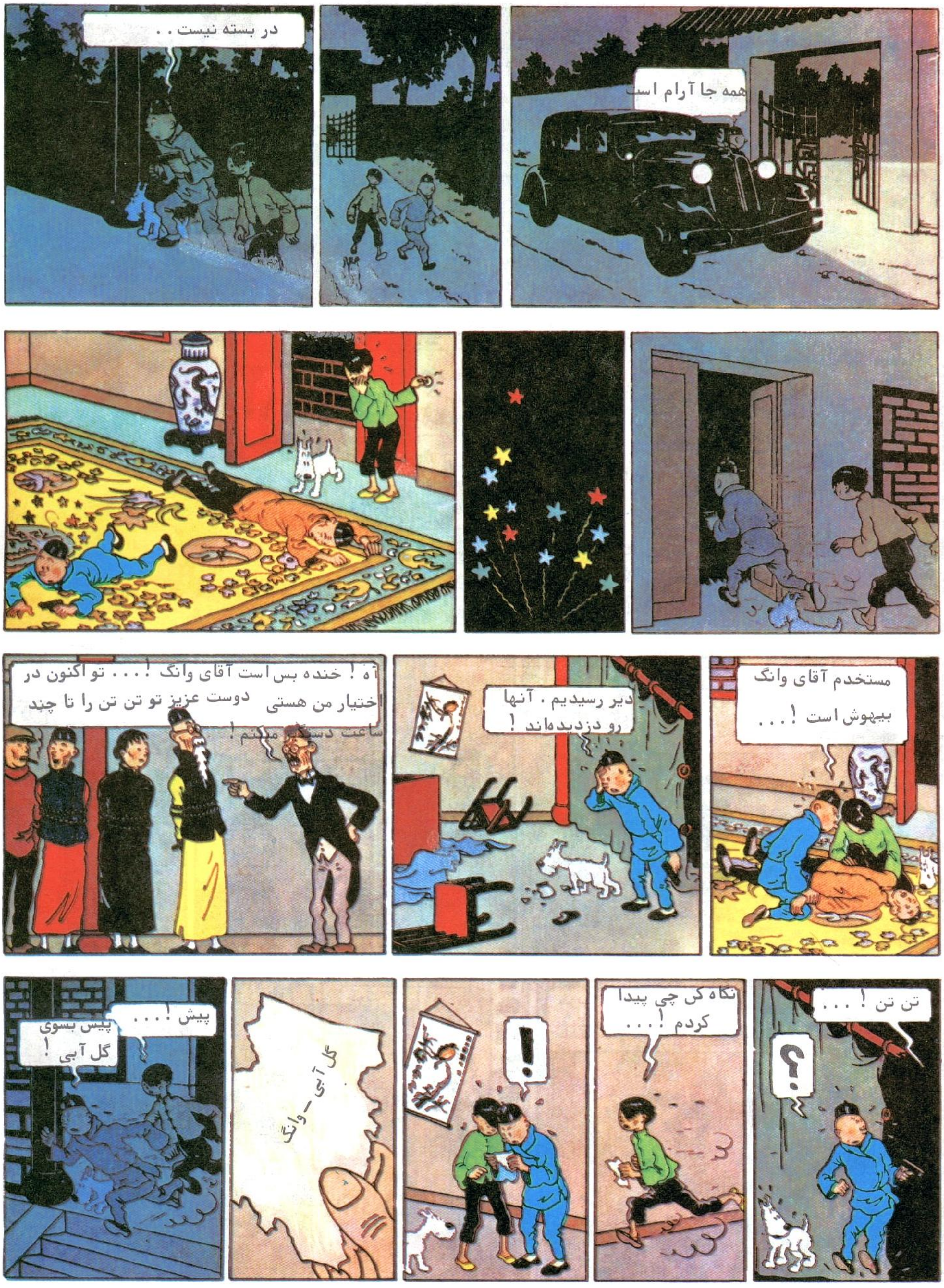
آماده باشید . . کمی نزدیکتر . .
چینی کثیف ، حالا بهت میفهمانم !...
بی حرکت ، دستها بالا !...
آه ، حتما " میتسوهیراتو بتو دستور داده
بله ، او از تو میترسه. زهر نزد توست و او میترسه که تو پرفسور را پیدا نموده و او پادزهر آنرا تهیه نماید وبهمین خاطر پرفسوررا دزدید
درمورد نامه قاچاقچیان چینی رامتهم میکندچه‌می دانی؟
پلیس را گمراه کنه !...
اما من تردید دارم !
و در نتیجه ، پرفسور فان‌نیگ در این‌معبد قدیمی نیست . . . او کجاست ؟
من نمیدونم . . .
تو دروغ میگی . . .
قسم میخورم که حقیقت را گفتم فقط میتسوهیراتو محل پرفسور را میداند .
ما به هوکو میریم . . . هیچ مانعی نمی‌تونه جلوی ما رو بگیره . .
گلوله‌فقط شانه‌ات‌را خراش‌داده . . .
ما این گروه را تسلیم پلیس خواهیم کرد .
حالا که میتسوهیراتو بدیدن ما نیامد ، ما بملاقات او میرویم . نظر تو چیست ؟
موافقم !
حالا پیش بسوی جاده‌ایکه به شانگهای میره.
پیش پیش بسوی جاده شانگهای !...
رسیدیم . .
تازه باید سه ساعت راه بریم ! خدای من چه شغلی !...

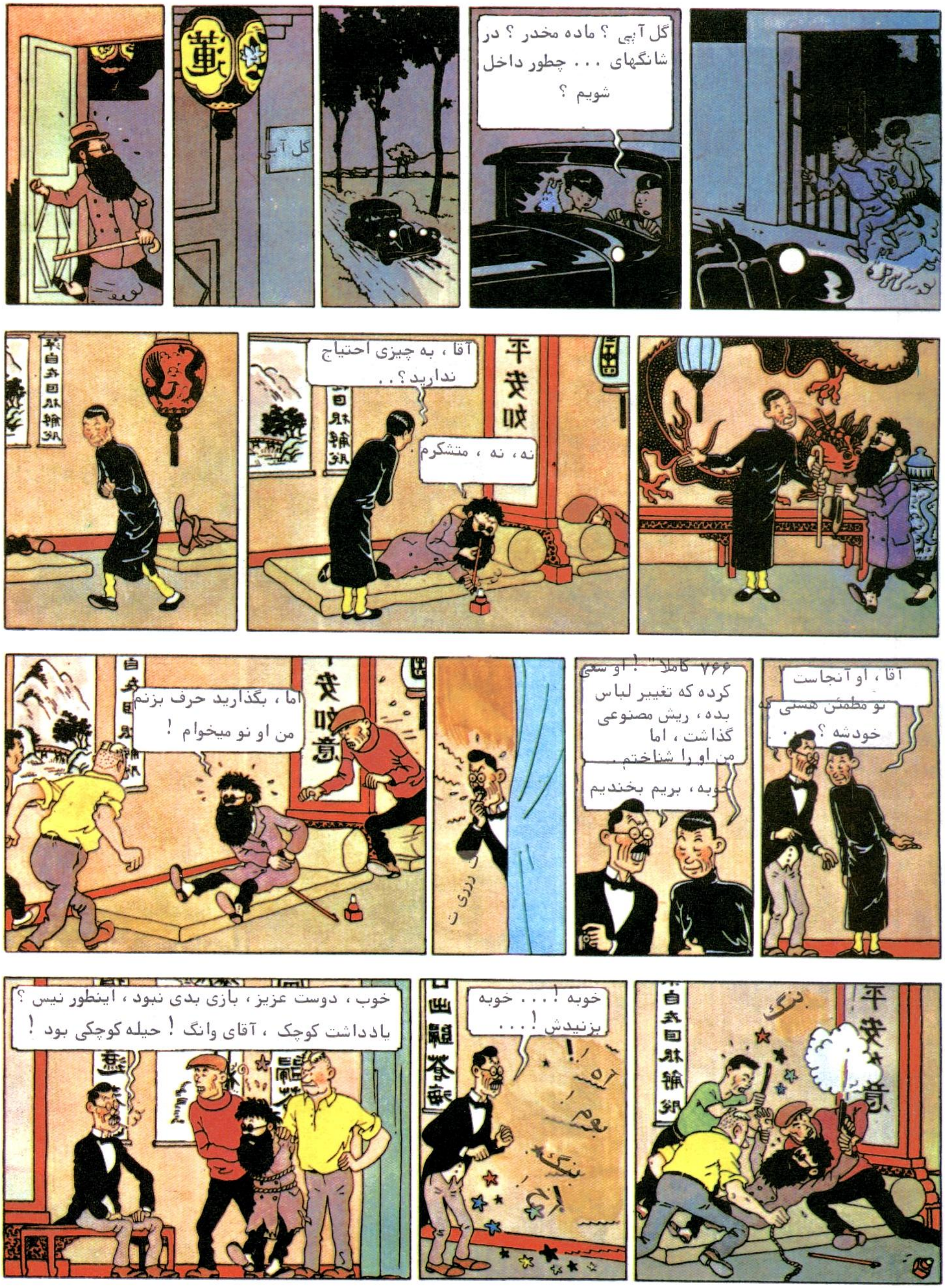


!
! !
من او نو تعقیب میکنم . . .
تصادف احمقانه‌ای بود ! . . .
آه ! بهوش آمد .
تن تن ! . .
چی ، تن تن ؟ کجا ؟
روی بندر ! منتظر
رسیدیم ! اینهم ترنی که به شانگهای میره ! .
آه ! اینهم آن یکی ! بخاطر اینکه ما را نگیر !
برای گرفتن او دویدم ، اما متوجه نبودم که به آخر اسکله رسیده‌ام !
باید به شانگهای تلگرام بزنیم که در ایستگاه اونو دستگیر کنن . . .

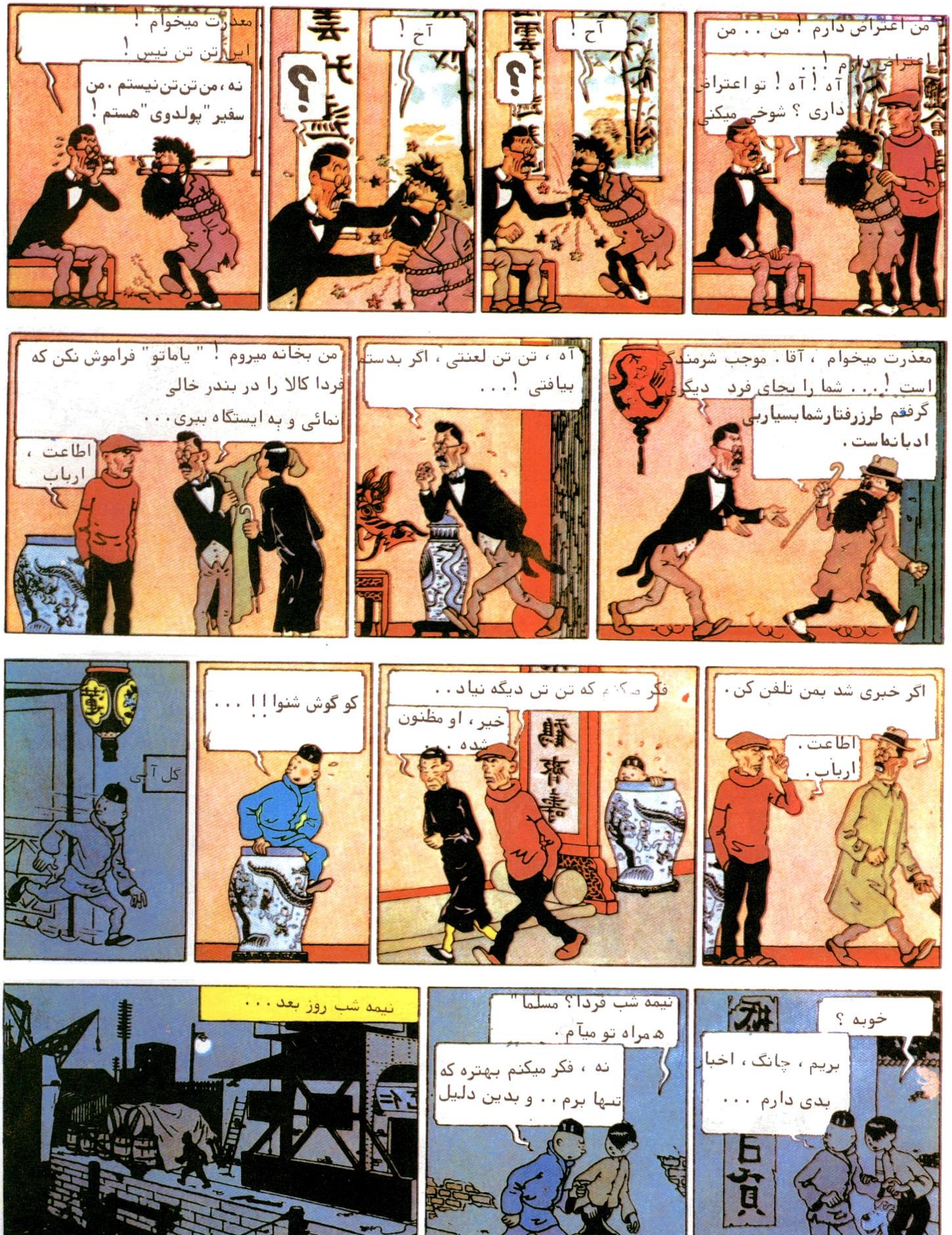

روز بعد . . .
مسافرین ولی
خبری از تن تن
نشد . . .
او در ترن نبود . فکر میکنم زودتر پیاده شده . . .
لعنتی ! مسخره است بازهم فرار کرد ! . .
هوا تاریکه . . . باید خارج بشیم . . .
خوب شد ما زودتر از ترن خارج شدیم . مسلما" در ایستگاه منتظر ما بودند .
آقای میتسوهیراتو، متاسفانه از چنگ ما گریخت ، متاسفم من دیگه کاری نمی‌تونم بکنم !
عجب پلیسی ! باید خودم راه بیفتم ؟
داخل شوید .
تق تق
تق
ارباب ، تن تن در شانگهای است . . . من اونو همراه یک پسر چینی دیدم . آنها سوار تاکسی شدند . . .
گوش کن ، یاماتو ، تو باید بری و هر طور هست او را پیدا کنی ! .
خوب
تو باید چند روز استراحت بکنی تا زخمت خوب بشه . .
مطمئنا" ، اما قبل از آن باید حساب میتسو هیراتو را برسیم .
یک هفته گذشت . . .
پس دست تو خوب شده ؟
کاملا" ، چانگ ، نگاه کن . . .
عصر همانروز . . .
این خانه میتسوهیراتوست من داخل میشم و تو مراقب باش . . .
بسیار خوب
هیچکس نیس . . .
و تو مطمئن هستی که تن تن حالا آنجاست ؟ . . .


الان هشت روزه که آنجاست . .
حق با توست " یاماتو" اما من خیلی نگرانم ! . .
هیچکس نیس ، بیا .
موضوع چیه ؟ چرا نگرانی ؟
بعد میگم . حالا وقت نداریم ! . . .
یک ماشین ، زودیک ماشین ! . .
آه ! بالاخره یک ماشین ! . . .
راننده، زود ما رو به خیابان "ڤان کینگ" ببر ! . . .
این تاکسی نیست نمی بینی اتومبیل شخصی است .
مهم نیست ، تو را بخدا ، ما رو ببر . جان عده بسیاری در خطره ! . .
نه ، نه ، نه ، نه !
آنها میدونن که آقای وانگ بمن محبت نموده . آنها میخواهند امشب اوزن و پسرشرا بدزدن وهمچنین ما را اگر آنجا باشیم ! . آه ! این ماشین لعنتی که را ه نمیره .
بموقع میرسیم ؟ . .

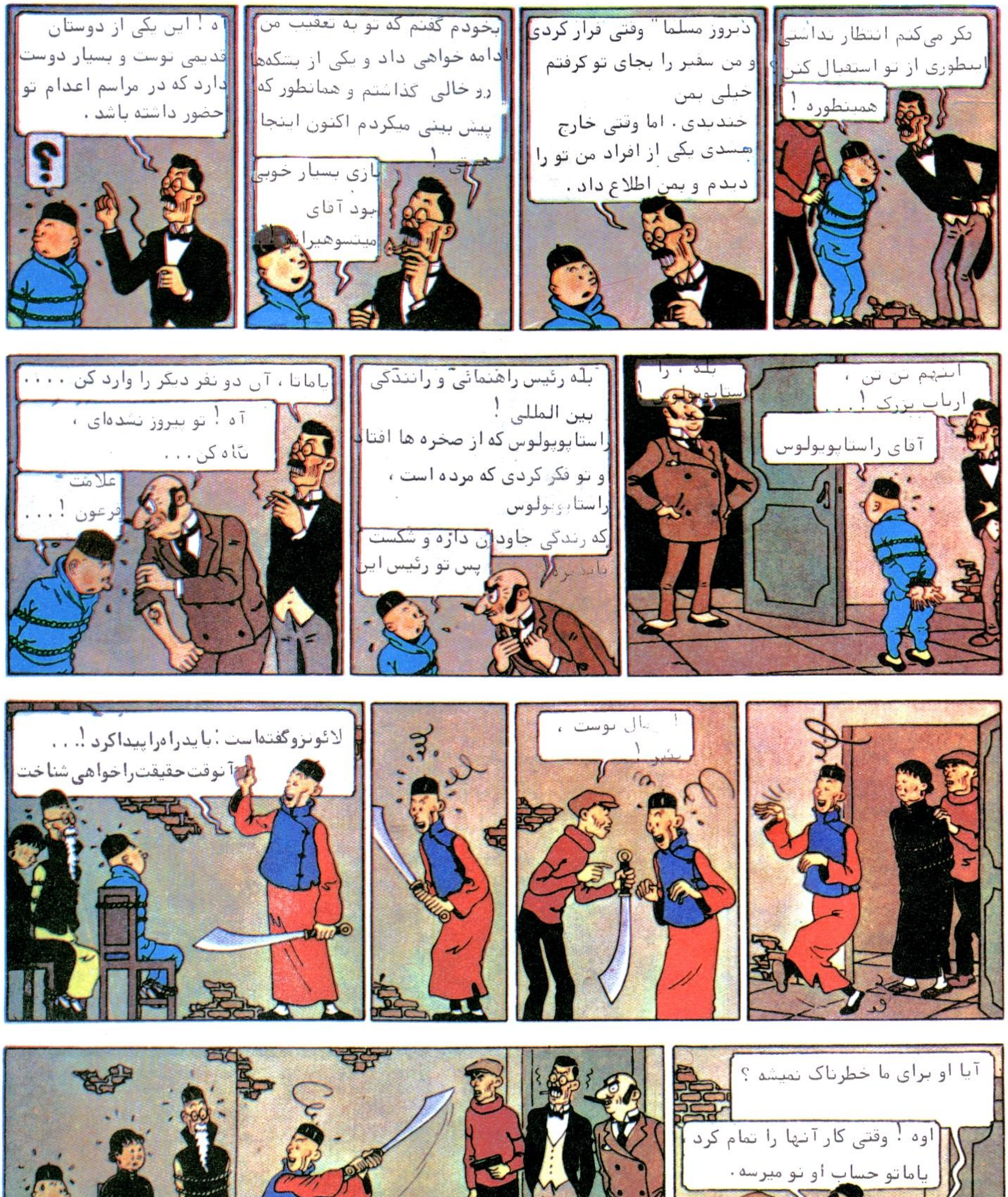

همه جا آرام است
در بسته نیست . .
مستخدم آقای وانگ بیهوش است ! . . .
دیر رسیدیم . آنها رو دزدیده‌اند !
آه ! خنده بس است آقای وانگ ! . . . تو اکنون در اختیار من هستی
دوست عزیز تو تن تن را تا چند ساعت
میکنم !
تن تن ! . . .
؟
نگاه کن چی پیدا کردم ! . . .
!
گل آبی – وانگ
پیش ! . . .
پیس بسوی گل آبی !



گل آبی ؟ ماده مخدر ؟ در شانگهای ... چطور داخل شویم ؟
گل آبی
آقا ، به چیزی احتیاج ندارید؟..
نه ، نه ، متشکرم
آقا ، او آنجاست
تو مطمئن هستی که خودشه ؟ ...
۷۶۶ کاملا" ! او سعی کرده که تغییر لباس بده ، ریش مصنوعی گذاشت ، اما من او را شناختم .
خوبه ، بریم بخندیم
اما ، بگذارید حرف بزنم من او نو میخوام !
بنگ
خوبه ! ... خوبه بزنیدش ! ...
خوب ، دوست عزیز ، بازی بدی نبود ، اینطور نیس ؟
یادداشت کوچک ، آقای وانگ ! حیله کوچکی بود !


من اعتراض دارم ! من . . من اعتراض دارم !
آه ! آه ! تو اعتراض داری ؟ شوخی میکنی
آح !
آح !
معذرت میخوام ! این تن تن نیس !
نه ، من تن‌تن نیستم . من سفیر "پولدوی" هستم !
معذرت میخوام ، آقا . موجب شرمندگی است ! . . . شما را بجای فرد دیگری گرفتم
طرز رفتار شما بسیار بی ادبانه است .
آه ، تن تن لعنتی ، اگر بدستم بیافتی ! . . .
من بخانه میروم ! "یاماتو" فراموش نکن که فردا کالا را در بندر خالی نمائی و به ایستگاه ببری . . .
اطاعت ، ارباب
اگر خبری شد بمن تلفن کن .
اطاعت . ارباب .
فکر میکنم که تن تن دیگه نیاد . .
خیر ، او مظنون شده . .
کو گوش شنوا !! . . .
گل آبی
خوبه ؟
بریم ، چانگ ، اخبار بدی دارم . . .
نیمه شب فردا ؟ مسلماً همراه تو میآم .
نه ، فکر میکنم بهتره که تنها برم . . و بدین دلیل
نیمه شب روز بعد . . .


مراقب باش
تمام شد ؟
بله ، اینها روبار کنیم و بعد بریم . . .
تا اینجا همه چیز خوبه . .
آنها تریاک را خالی میکنن و بشکه را سر جایش میگذارن .
حالا می‌تونیم بریم .
در همین هنگام . . .
وانگ عزیز ، تواشتباه کردی که بمن حمله کردی اشتباهی بزرگ و حالا دیر شده
می‌خندی ؟ فکر میکنی که مثل یک داستان پلیسی در آخرین لحظه نجات پیدا میکنی !. . . تن تن هم اسیر منه !.
دو ساعته که داره میره . . . کاش میدونستم کجا میره . . .
میگویند که چینی ها از مرگ نمی‌ترسن و من میخوام محبتی بتو بکنم . فرزند دیوانه تو نزدمنه . او را آزاد میکنم تا سر تو را جدا بکنه. صحنه ـ جالبیه ، اینطور نیس ؟
آه ! توهستی ! اوضاع خوبه ؟ . .
بله ، بشکه‌ها اینجاست. . .
بفرمائید ، آقای عزیز باید این صحنه را ببینی . .
حالا می‌خندیم
! ارباب ، اینجاست . . . با ضربدر مشخص شده . . .
تن تن عزیز بمقصد رسیدیم ! . . . .


نکر می‌کنم انتظار نداشتی اسطوری از تو استقبال کن
همینطوره !
دیروز مسلماً " وقتی فرار کردی و من سفیر را بجای تو گرفتم خیلی بمن خندیدی . اما وقتی خارج شدی یکی از افراد من تو را دیدم و بمن اطلاع داد .
بخودم گفتم که تو به تعقیب من ادامه خواهی داد و یکی از بسته‌ها رو خالی گذاشتم و همانطور که پیش بینی میکردم اکنون اینجا هستی !
بازی بسیار خوبی بود آقای میتسوهیرا
آه ! این یکی از دوستان قدیمی توست و بسیار دوست دارد که در مراسم اعدام تو حضور داشته باشد .
?
اینهم تن تن ، ارباب بزرگ ! . . .
آقای راستاپوپولوس
بله ، را ستاپوپولوس !
بله رئیس راهنمائی و رانندگی بین المللی !
راستاپوپولوس که از صخره ها افتاد و تو فکر کردی که مرده است ، راستاپوپولوس که زندگی جاودان داره و شکست ناپذیره
پس تو رئیس این
یاماتا ، آن دو نفر دیگر را وارد کن . . . .
آه ! تو پیروز نشده‌ای ، نگاه کن . . .
علامت فرعون ! . . .
ال توست ،
لائوتزو گفته است : باید راه را پیدا کرد ! . . .
آنوقت حقیقت را خواهی شناخت
آیا او برای ما خطرناک نمیشه ؟
اوه ! وقتی کار آنها را تمام کرد یاماتو حساب او رو میرسه .



بنگ
؟
؟
؟
زنده باد چانک ! . . . .
دستها بالا ! . . .
پیروزی !
بسیار خوب چانک عزیز فکر نمیکردم موفق بسی
بله ، بله ، همه‌چیز خوب تمام شد .
چانک بتو تبریک میگم ! . .
الان باز میکنم ، خانم . . .
اما آقای میتسوهیراتو عزیز باید یادآوری کنم که هیچگاه در قضاوت عجله نکن ، و همیشه خوبی بر بدی پیروز میشود .
من میدانستم که یکنفر هنگام خروج از " گل آبی " منو دیده اما تصمیم گرفتم که مبارزه با قاچاقچیان را ادامه دهم . اکنون تعدادی از یاران ما در بشکه‌ها پنهان شده‌اند و دیگران در انتظار ورود دوستان تو هستند .
تو اینجا مراقب زندانیان باش تا من و چانگ خانه را جستجو کنیم .


باید ازآن درآهنی خارج شویم !...
چه رایحه سکرآوری !
از تریاک است ، اینطور نیس ؟
گل آبی ...

روزنامه شانگهای

پروفسور فان‌نیگ پیدا شد !

تعدادی از قاچاقچیان تریاک او را زندانی کرده بودند . امروزصبح در نهایت مسرت اطلاع حاصل کردیم که پرفسور فان‌نیگ پیدا شده ! خوانندگان عزیز میدانند که از چند روز قبل پروفسور در پایان یک میهمانی ناپدید شده بود . پلیس در این مدت تلاش فراوانی برای پیدا کردن او نمود ، اما بی نتیجه بود .

در همین زمان ، یک خبرنـــگار ، بنام تن تن که خوانندگان با او آشنائی دارند جستجو را شروع کرد و بالاخره توانست با کمک پسر اژدها پرفسور را پیدا و یک گروه از قاچاقچیان‌تریاک را دستگیر نماید .

خانه میتسوهیراتو دقیقا " مورد بازدید قرار گرفته و مدارک بدست



آمده گواه قاطعی است که او با یکی از کشورهای همسایه در این ماجراها ـ



خصوصا " خرابی راه‌آهن شانگهای در فان‌کینگ ارتباط نزدیک داشته است .

امروز صبح ما توانستیم با آقای تن تن چند



کلمه حرف بزنیم . خبرنگار جوان اکنون در ویلائی واقع در چند کیلومتری شانگهای زندگی میکند . بینندگان عزیز ، شما اکنون تن تن را در مقابل خود می‌بینید . اولبخندی بر لب دارد و لباس تمیزی پوشیده بله همین‌جوان است که قاچاقچیان را دستگیر کرده . . .

عکس پرفسور فان نیگ عکس تن‌تن حامی میتسوهیراتو

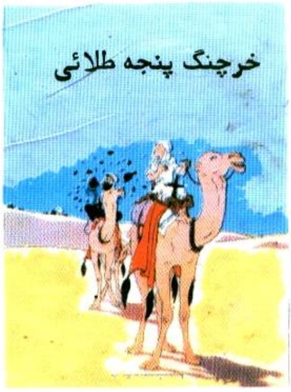
عکس تن تن که مردم با شور و شوق آنرا بر دوش گرفته‌اند .

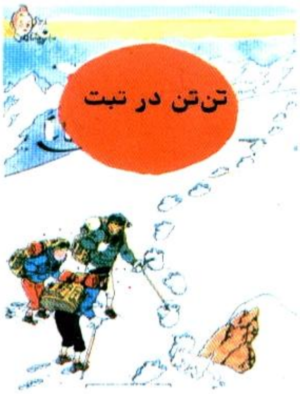


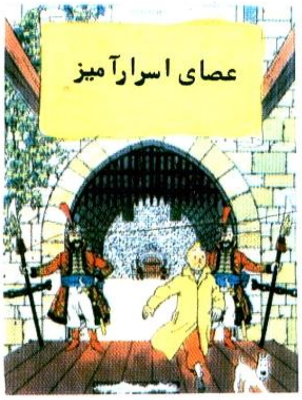

!
سلام ! ... ما برگشتیم ...
آه ! پس برگشتید ؟
البته با شرمندگی بسیار ...
بله . آمدیم که موفقیت تو را تبریک بگوئیم و ... و ...
و هیچگاه ما گناهکار نیستیم و فقط مجبور بودیم ...
شنیدن موفقیت این جوان دیوانه کننده‌ست .
دیگه‌کاری‌نمیتوانم بکنم ...
!
تن تن ، اینو بخوان
آقای میتسوهیراتو که در مورد مسئله " گل آبی " نقشی حساس داشت شب گذشته خود کشی کرد .
خداوند بیآمرزدش ما آدم بد ذاتی بود
مثل اینکه شکست خود را کاملا" فراموش کرده‌اید
شکست ؟ کدام شکست ؟
آه ! شکست ما در هوکو ! ...
آه ! بله . شکست ما در هوکو . بله ، بله ، بخاطر دارم .
اما آن زیباترین شکست ما بودم . و بسیار خوشحالیم ! ...
و درسی بما آموخت ! از آن به بعد بسیار محتاط شده‌ایم !
و تو میتونی مطمئن باشی که هیچگاه این درس را نمی آموزی !
مطمئن باش چشمهایمان را باز میکنیم ! ...
دوست من ، ما دیگه باید بریم ..
به این زودی
خدا حافظ ! .. به امید دیدار ! ...

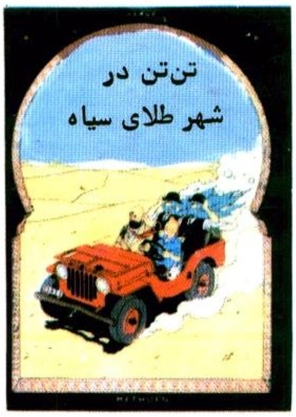

چند روز بعد . . .
تن‌تن با ابراز شجاعت و شهامت خود. شادی و نشاط را به این خانه بازگرداند. خاطرهٔ عزیز تو همیشه در قلب‌های ما زنده و جاودان خواهد ماند.
اما یکنفر از میان ما بیش از همه اندوهگین خواهد بود و او چانگ است بله‌این جدائی برای او دردناک تر از همه است. تن‌تن و چانگ اکنون بمانند پسران من هستند
آه ، چانگ چرا اینقدر ناراحتی ؟
طوفانی در قلبم بپا شده از دوری تن‌تن اندوهگینم و از پیدا کردن پدر و مادر بسیار خوشحالم !. . .
خدا حافظ ، تن تن عزیز ، امیدوارم سفر خوشی در پیش داشته و همیشه سرخوش باشی !. . .
صبح روز بعد . . .
خدا حافظ ، تن تن سفر بخیر !. . .
هیچوقت تو را فراموش نمیکنم .
ت وووووت
ت وووووت

از سری ماجراهای (تن تن) که منتشر کردیم

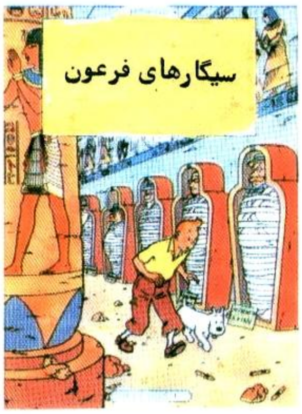


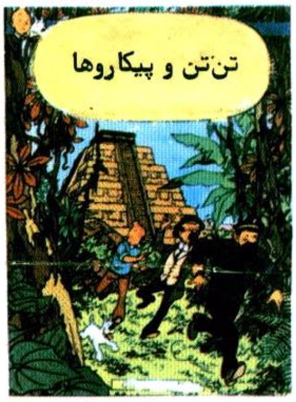


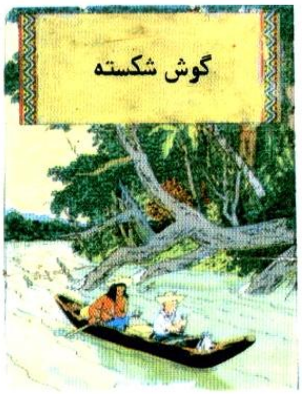














انتشارات ونوس